

اینجا حتی لازم است که خریدار دوباره فروشنده میشود زیرا پیش از آنکه خریدار شود فروشنده بود و قبلا پیش از آنکه ۱۰٪ بمشاور خریدار شود که در ضمن فروش زبان برد است (۲۵). بازار نسو همه چیز بحال گذشته باقی مانده است.

پس تشکیل اضافه ارزش و بالنتیجه تبدیل پول سرمایه نه میتواند از اینراه روشن شود که فروشنندگان کالاهای خود را بالاتر از ارزش میفروشند و نه از آن راه که خریداران کالاها را پایین تر از ارزششان میخرند (۲۶). وارد کردن مناسبات خارجی بطور قاطع بهیچوجه مسئله را ساده تر نمیکند مثلا اگر چیزی نظیر آنچه سرهنگ تورس گفته است بیان کنیم: « تقاضای واقعی در جوانائی وگرایش (۱) مصرف کنندگان قرار دارد که، خواه بوسیله مبادله مستقیم و خواه با واسطه، در مقابل کالاها سهم معینی از تمام آنچه که سرمایه را تشکیل میدهد و پیش از آنچه برای تولید کالاها خرج شده است بپردازند» (۲۷). در دوران تولید کنندگان و مصرف کنندگان فقط مانند فروشنده و خریدار در برابر یکدیگر قرار میگیرند. ادعای اینکه اضافه ارزش برای تولید کنندگان از آنجائنائی میشود که مصرف کنندگان بهای کالاها را پیش از ارزش آنها میپردازند بمنزله مستور ساختن این جمله ساده تراست: « دارندة کالا بهایه فروشنده دارای امتیاز گرانفروشی است» یا فروشنده خود کالا را تولید کرده است یا جانشین تولید کننده است و خریدار نیز کالائی را که به پول تبدیل نموده است یا خود تولید کرده و یا جانشین تولید کننده است. پس تولید کنندگان در برابر تولید کنندگان قرار دارند. آنچه آنها را از یکدیگر متفاوت میسازد اینست که یکی میفرد و دیگری میفروشد. پس اینکه کالا در تحت نام تولید کننده کالا را مافوق ارزشش بفروشد و یا با سهم مصرف کننده آنرا گرانتر بپردازد، یک گام هم مارا بحل مسئله نرسد نمیتند (۲۸).

بنابراین نمایندگان بیکدیگر این وهم که گویا اضافه ارزش از افزایش اسمی قیمتها یا از امتیازی که فروشنده در گرانفروشی کالای خود دارد سرچشمه میگیرد، ناگزیرند طبقه ای را قبول داشته باشند که همواره میفرد و هیچگاه نمیفروشد یا اینکه مصرف میکند بدون اینکه چیزی تولید نماید. تا آنجاکه اکنون تحقیق مسا ادامه یافته است، یعنی در مورد دوران ساده، وجود چنین طبقه ای هنوز قابل توضیح نیست. ولی از پیش بگوئیم پولی که بوسیله آن چنین طبقه ای دائما میفرد باید بدون مبادله و مجاناً از طرف خود دارندگان کالا بر اساس حق شخصی یا بر پایه قسری بطرف این طبقه سرازیر شود. فروش به چنین طبقه ای که کالاها را بالاتر از ارزش آنها خریداری میکند بمعنای بازگرداندن قسمتی از همان پول

(۲۵) « اگر مجبور شویم مقدار معینی از فلان محصول را که ۲۴ لیبره ارزش دارد به ۱۸ لیبره بدیم هنگامیکه همین پول را برای خرید مصرف میکنیم عینا بجای ۲۴ لیبره ۱۸ لیبره خواهیم پرداخت.

(Le Troasne: "De l'Intérêt Social", P. 897.)

(۲۶) « هیچ فروشنده ای نمیتواند معمولا کالاهای خود را گرانتر بفروشد مگر اینکه خود نیز تسلیم بسایین شود که مرتبا کالاهای فروشنندگان دیگر را گرانتر بخرد و بهمین دلیل هیچ مصرف کننده ای نمیتواند معمولا قیمت آنچه خریداری میکند از گرانتر بپردازد مگر اینکه خود نیز بکاهش مشایبه در بهای چیزهائی که میفروشد تسلیم گردد.

(Mercier de la Rivière: "L'Ordre naturel etc", P. 555.)

(۲۷) R. Torrens: "An Essay on the Production of Wealth", London 1821, P. 349.

(۲۸) « این اندیشه که بهره را مصرف کنندگان میپردازند مطلقا باطل است. مصرف کنندگان چه کسانی هستند؟»

(G. Ramsay: "An Essay on the Distribution of Wealth". Edinburgh 1836, P. 183.)

مورد گذشت است (۲۹) • مثلا شهرهای آسیای صغیر خراج سالیانه خود را به رم قدیم به پول نقل میبرد اختد • با این پول رم از آنها کالا میخرد و گران میبرد اخت • اهالی آسیای صغیر و صیهارا مغبون میکردند و بدین طریق از راه تجارت قسمتی از خراج را از فاتحین باز میستاندند • ولی با وجود این باز سر آسپاسان صغیری ها کلاه رفته بود • بهای کالاهای آنها مانند گذشته با پول خود آنها پرداخت شده بود • این البته اسلوب معمول شدن با ایجاد اضافه ارزش نیست •

بنابراین در حدود مبادله کالاها بهمانیم یعنی آنجائی که فروشندگان خریدارند و خریداران فروشند • شاید مشکل ما از اینجائینا میبود که ما اشخاص برانه افراد بلکه فقط بصورت مقولات شخصیت یافته تلقسی کرده ایم • فرض کنیم که مبادله کننده الف چنان زبردست و نیرونگ باز باشد که همکاران خود ب و ج را توی جیب بگذارت و اینان علی رغم حسن نیت خود امکان ندارند داشته باشند • الف به ب شرابی میفروشد که ارزش آن ۴۰ لیره است و در ازای آن گند میهد دست میبرد که ارزشش ۵۰ لیره است • بنابراین وی با پول کم پول بیشتری بدست آورده و کالای خود را تبدیل بسرمایه نموده است • مطلب را قدری دقیقتر مورد بررسی قرار دهیم • ما قبل از مبادله ۴۰ لیره بصورت شراب در دست الف داشته ایم و ۵۰ لیره بصورت گندم در دست ب یعنی مجموعا ارزشی مساوی ۹۰ لیره استرلینگ • پس از مبادله باز ما همان میزان ارزش جمعسی را داریم • ارزشی که در گردش قرار گرفته حتی يك اتم هم زیاد نشده است • تنها چیزی که تغییر کرده توزیع آن بین الف و ب است • برای یکطرف فزونی ارزش و برای طرف دیگر کاستی در ارزش نمایان میشود • آنچه در يك جهت بصورت اضافه است در جهت دیگر منهایست • در صورتیکه بدون رعایت شکل پوشیده مبادله الف صاف و ساده ۱۰ لیره از ب دزدیده بود • عینا همین تغییر اتفاق میافتاد • بدیهی است که هیچ تغییری در مورد تقسیم ارزشهای مورد دوران نمیتواند مبلغ آنها را زیاد تر کند همچنانکه بکثر بیهودی با فروش پستک فارسینک (x) از مسکوکات زمان ملکه آنا (x) بیک گینه (x) حجم فلزات گرانبهارا در کشور معینی زیاد تر ساز آنچه هست نخواهد نمود •

(۲۹) " اگر شخصی خریدارند داشته باشد آیا آقای مالتوس (x) Malthus بوی توصیه میکند که بشخص دیگری پول بدهد تا کالایش را از او بخرد ؟ " این سئوالی است که یکی از طرفداران حیران ریکاردو از مالتوس میکند که مانند شاگردش ملا چالمرس Chalmers طبقه خریداران ساده یا مصرف کنندگان را از نظر اقتصادی میستاید • مراجعه شود به :

"An Inquiry into these principles respecting the Nature of Demand and the Necessity of Consumption, lately advocated by Mr. Malthus etc." London, 1821, P. 55.)

(x) Malthus, Thomas Robert (1766-1824) - کشیش و اقتصاددان انگلیسی • مهمترین خدمت او اینست که برای نخستین بار مبادله نابرابر بین سرمایه و مزد را بر حسته ساخته است ولی وی قسری طبقه کارگر را ضروری تلقی میکند و تئوری ضرورت روز افزون مصرف غیر مولد بنفع توانگران از اوست • وی آورنده تئوری بد بینانه ایست که طبق آن گویا جمعیت به نسبت مساعد هندسی و خواربار به نسبت تعاضد هندسی تری میکند و بالنتیجه ضرورت قحطی و جنگ و سایر بیلیات توجیه میشود • او طبقه کارگر توصیه میکند که از ازدیاد نسل جلوگیری کند تا از فقر برهد •

(*) Farthing - نام کوچکترین پول مسی قدیم در انگلستان مانند پشیز یا غاز در ایران قدیم در زمان صفویه •
(*) Anna - ملکه انگلیس از سال ۱۷۰۱ تا ۱۷۱۴
(*) Guinea - پول طلای قدیمی انگلستان که اکنون فقط در محاسبات بجای ۱۲ شیلینگ نامبرده میشود همچنانکه تومان بجای ده ریال در ایران •

مجموع طبقه سرمایه دار يك کشور نمیتواند خود از خودش بهره کشی نماید (۳۰). بنابراین میتوان بقدر خواه در خود چرخید ولی حاصل جمع بهمان صورت باقی میماند. اگر برابرها با هم مبادله شوند از اینراه اضافه ارزشی بدست نیاید و اگر نابرابرها هم با یکدیگر مبادله شوند باز اضافه ارزشی حاصل نمیشود (۳۱). دوران مبادله کالاها هیچگونه ارزشی نمیآفریند (۳۲). پس اکنون فهمیده میشود چرا در تحلیلی که ما از شکل اساسی سرمایه میکنیم، یعنی از شکلی که در آن سرمایه معرف سازمان اقتصادی جامعه جدید است، شناختهترین اشکال آن با عبارت دیگر چهره های پیش از طوفان نوع آن، یعنی سرمایه تجاری و ربائی، موقتاً کنار گذاشته شده اند.

در سرمایه تجاری نفیاً شکل پ-ک-پ، یعنی خرید برای گرانتر فروختن، در خالصترین وجه خود بروز میکند. از طرف دیگر مجموع حرکت آن در درون محیط دوران انجام میگردد. ولی چون ممکن نیست بوسیله خود دوران تبدیل پول بسرمایه و تشکیل اضافه ارزش را توضیح داد، سرمایه تجاری، تا آنجاکه

(۳۰) دستوت دو تراسی Destutt de Tracy (۱۷۵۴-۱۸۲۸) با اینکه - شاید برای اینکه - عضو انستیتوست (انجمن دانشمندان در فرانسه) با این نظر مخالف است. بنا به عقیده او سرمایه داران صنعتی از آنجا منافع خویش را بدست میآورند که "هر چه تولید میکنند گرانتر از آنچه برایشان تمام شده است میفروشند" و بکجا میفروشند؟ در مرحله اول بخودشان.

(*"Traité de la Volonté etc"* P. 239.)

(۳۱) مبادله ای که بین دو ارزش مساوی انجام میشود نه بر حجم ارزشهای موجود در جامعه چیزی میافزاید و نه از آن چیزی میکاهد. مبادله دو ارزش غیرمتساوی... نیز تغییری در مجموع ارزشهای اجتماعی بیار نمیآورد. با اینکه آنچه را از ثروت یکی بر میدارد بکسی دیگر میافزاید.

(J. Baptist Say. "Traité d'Economie Politique" 3ème edition.

1817. T. II. P. 443 et suiv.) (۳۲)

سه Say که طبیعتاً از نتایج چنین حکمی نگران نیست آنرا تا اندازه ای عیناً از فیزیوکراتها اقتباس کرده است. از نمونه ذیل میتوان قضاوت کرد که چگونه وی با دستبرد به نوشته های این اقتصاددانان از مد افتاده زمان خود بر "ارزش" خویش افزوده است. "معروفترین حکم مسیو سه: فرآورده ها را جز با فرآورده ها نمیتوان خرید" در اصل فیزیوکراتی خود چنین بوده است: "تولیدها جز با تولیدها پرداخت نمیشوند".

(Le Troasne: "De l'Intérêt Social," P. 899).

(۳۲) مبادله اصولاً هیچگونه ارزشی ب محصولات نمیدهد.

(F. Wayland: "The Elements of Political Economy," Boston,

1853, P. 168).

(۳) دستوت دو تراسی (۱۷۵۴-۱۸۲۸) - فیلسوف و نویسنده فرانسوی که در سیاست و اقتصاد تا به مکتب لهرال و در فلسفه به مکتب سانسوالیسم Sensualisme است.

(۴) ژان باتیست سه (۱۷۱۷-۱۸۲۲) - اقتصاددان فرانسوی پیرو نظریات آدام اسمیت و

La Loi des Débouchés

فیزیوکراتها - قانون معروف به بازارها. بی نشان اشاره شده آنرا از فیزیوکراتها اقتباس کرده است. وی از این حکم چنین نتیجه میگردد که هر تولیدی بازار خود را ایجاد میکند. تقسیم بندی علم اقتصاد به تولید، توزیع و مصرف که اساس تقسیم بندی کتب اقتصاد سوزوئی را تشکیل میدهد از اوست.

مربوط به مبادله بین ارزشهای برابری است، غیرممکن جلوه میکند (۳۳) بنابراین سرمایه تجاری تنها میتواند از مغبون ساختن دوگانه تولید کنندگان کالا که فروشند و خریدارند بوسیله بازرگانان، که انگل وار در میان آنها میخزند، ناشی گردد. در همین معناست که فرانکلین (*) میگوید: « جنگ راهزنی و تجارت ثقلب و فریب است » (۳۴). برای اینکه توضیح ارزش افزائی سرمایه تجاری تنها و بطور ساده بوسیله ثقلب و نیرونگ نسبت به تولید کنندگان کالا انجام نگیرد هنوز یک سلسله از حلقه های واسطه باقیمانده است که در مرحله کونسی، هنگامیکه گردش کالاها و ساده ترین لحظات آن مطرح است، کاملاً فاقد آنیم.

آنچه مادر باره سرمایه تجاری گفتیم باز بیشتر در مورد سرمایه ریائی صدق میکند. در مورد سرمایه تجاری دو سر معامله، پولی که در بازار ریخته شده و پول افزایش یافته ای که از بازار بیرون کشیده شده است، لااقل دارای واسطه ای بصورت خرید و فروش و بوسیله حرکت دوران هستند. در سرمایه ریائی شکل پ-ک-پ در دو سر بدون واسطه آن بصورت پ-پ خلاصه شده است، یعنی پولی که در برابر پول بیشتری مبادله میشود. این شکلی است که با ماهیت پول متضاد است و بنابراین از نقطه نظر مبادله کالاها قابل توضیح نیست. به همین سبب است که ارسطو (*) میگوید: « خرما تئستیک » (۳) دوگانه است: از طرفی بتجارت مربوط میشود و از سوی دیگر به تدبیر منزل (اقتصاد). از نقطه نظر اخیر ضروری و پسندیده است. اما در مورد اول که پایه اش بردوران است حقا نکوهیده است زیرا بنیان آن بر طبع اشیا مبتنی نیست بلکه بر پایه فریب متقابل قرار گرفته است. به همین سبب است که رباخوار کاملاً بد رستی مورد نفرت است زیرا در این مورد نفس پول منبع جمع مال میشود و برای مقصدی که اختراع شده است بکار نمیرود. پول بظنظر مبادله کالاها بوجود آمده است ولی ربا از پول پول بیشتری بیرون میآورد و از آنجاست که لغت ربا پیدا شده است

(۳۳) "تحت حاکمیت برابری بی تغییر تجارت امکان ناپذیر می باشد".

(G. Opdyke: "A Treatise on Political Economy" New - York, 1851, P. 69).

"برهنای اختلاف بین ارزش واقعی و ارزش مبادله این واقعیت قرار دارد که ارزش یک شئی با اصطلاح معادلی که در بازرگانی با آن داده میشود متفاوت است و این بیان معنی است که این معادل معادل نیست." (F. Engels: "Umriss zu einer Kritik der Nationalökonomie" ebd. S. 96)

(*) بنیامین فرانکلین (۱۷۰۶-۱۷۹۰) - سیاستمدار و اقتصاددان امریکائی که نقش بزرگی در جنبش استقلال امریکا ایفا نمود. است. مهمترین نماینده افکار روشنگرانه در امریکای شمالی و نخستین کسی که بنا بگفته کارل مارکس "تحلیل ارزش مبادله را آگاهانه بر پایه زمان کار قرار داد و بدین طریق قانون اساسی اقتصاد سیاسی جدید را فرموله کرد. است".

(۳۴) Benjamin Franklin: "Works", vol. II. edit. Sparks in: "Positions to be examined concerning Natinal Wealth."

(*) ارسطو یا ارسطوطالیم Aristote, Aristoteles (۳۸۴-۳۲۲ ق م) - بزرگترین حکیم یونانی که در نتیجه تحقیقات پرداخته اش در کلیه رشته های دانش بشری بمثابة یکی از عمده ترین دانشمندان و فلاسفه جهان بشمار میآید و تعالیم او تا ابد ای قرون جدید در سرتاسر جهان حجت و مورد استناد دانشمندان بوده است. به همین جهت حکمای ایران و شرق و برآمعلم اول نامیده اند. فردریش انگلس در باره او چنین قضاوت نموده است: «جامعترین مغز میان فلاسفه یونان باستان، کسی که در آن هنگام اشکال اساسی فکر دیاک تیکی را مورد تحقیق قرار داد. است».

(*) Chrematistique, chrematistik * علم پول یا هنر پول درآری.

(بیونانی $\tau\acute{o}\xi\omicron\varsigma$ بمعنای ربا و پول زائیده شده است) زیرا فرزندان آن شبیه به والدین خود هستند. از آنجا که ربا پول درآری از پول است از همه شیوه های جمع مال بیشتر ضد طبیعت است* (۳۵).
 درد نبال تحقیقات خود خواهیم دید که سرمایه ربائی و سرمایه تجاری اشکال فرعی هستند و آنگاه خواهیم دید چرا این اشکال تاریخاً مقدم بر شکل اساسی جدید سرمایه ظهور نمودند.

به ثبوت رسید که اضافه ارزش نمیتواند از دوران سرچشمه بگیرد و لذا به هنگام وجود آمدنش باید چیزی پشت سر دوران بگذرد که در دوران خود دوران دیده نمیشود (۳۶). ولی آیا ممکن است اضافه ارزش از جای دیگری غیر از دوران بیرون آید؟ دوران عبارت از مجموعه مناسبات مبادله ای بین کالا داران است. در خارج از دوران دارندة کالا فقط با کالای خود در ارتباط است. ارزش این کالا بر رابطه ای محدود میشود که طبق آن کالای منزه کمیتی از کار خاص ویرا که بر حسب قوانین مشخص اجتماعی اندازه گیری شده است در بردارنده این کمیت کار در مقدار ارزشی کالایش بیان میگردد و چون مقدار ارزشی در شمار پول مجسم میشود، این مقدار ارزشی در قیمتی مثلاً معادل ۱۰ لیره استرلینگ نمود. میشود. ولی کاری نمیتواند در عین حال هم معرف ارزش دالاهم نماید. ما زاد بر ارزش خود باشد یعنی نمیتواند هم بیان کننده قیمتی معادل ۱۰ و هم معادل ۱۱ که از خود او بزرگتر است باشد. دارندة کالا میتواند با کارخوشش ارزش ایجاد کند ولی به هیچوجه قادر به این نیست که ارزشی ارزش زاییا فرزند وی میتواند با اضافه کردن ارزش تازه ای با ارزش موجود با کارخوش خود ارزش کالارا بالا ببرد مثلاً از چرم چکمه بستازد. همان ماده اکنون ارزش بیشتری یافته است زیرا کمیت بیشتری از کار را در برگرفته است. به همین جهت چکمه بیشتر از چرم ارزش دارد ولی ارزش چرم همان که بود باقی ماند. است. ولی ارزش منزه خود بر ارزش خویش نیافزود. است و به هنگام چکمه سازی اضافه ارزشی کسب ننمود. است. پس غیر ممکن است که تولید کننده کالا در خارج از محیط دوران و بدون اینکه با دیگر کالا داران در تماس قرار گیرد ارزش را ارزش افزا کند و در نتیجه پول با کالا را سرمایه بدل نماید.

بنابراین سرمایه نمیتواند از دوران سرچشمه بگیرد و در عین حال نمیتواند از دوران سرچشمه نگیرد. سرمایه باید در عین حال هم از درون دوران و هم نه از درون آن بوجود آید. بدین طریق نتیجه د و گانه ای بدست آمد. است.

تبدیل پول به سرمایه باید بر مبنای قوانین ذاتی مبادله کالاها بنحوی توضیح داده شود که مبادله بین برابر هانقطه مبداء و حرکت آنرا تشکیل دهد (۳۷). پولدار ماکه هنوز در حالت بیله ای سرمایه دار است باید بدو کالاها را بنا بر ارزشی که دارند بخرد و سپس طبق ارزششان بفروشد و با وجود این در پایان پروسه ارزشی بیش از آنچه مایه رفته است از آنجا بیرون کشد. از بیله بیرون آمدن و پروانه شدن وی با پید در محیط دوران انجام گیرد و نباید در آن محیط وقوع یابد.

(۳۵) ارسطو، کتاب جمهوریت، جلد اول فصل دهم.

(۳۶) "در شرایط عادی بازار بهره از مبادله ناشی نمیشود. اگر بهره قبلاً وجود نداشته است پس از این معامله نیز وجود نخواهد یافت."

(Ramsay: "An Essay on the Distribution of Wealth" P. 184)

(*) سر جورج رامزی Sir George Ramsay (۱۸۰۰-۱۸۷۱) - فیلسوف و اقتصاددان انگلیسی که بنا بر گفته مارکس از نظر تاریخی به نقطه ای رسید که بر مبنای تحلیل او علم اقتصاد و شکل سرمایه داری تولید و بالنتیجه سرمایه شرط مطلق تولید تلقی نمیشود بلکه فقط بمثابة شرط تصادفی تولید تبصیح میگردد. با وجود این رامزی تحلیل خود را بیشتر نراند تا نتایج آنرا بررسی نماید.

(۳۷) با توضیحاتی که گذشت خواننده درک میکند که مقصود عبارت از اینست که تشکیل سرمایه باید در حالی هم که قیمت کالاها مساوی ارزش آنها باشد امکان پذیر گردد. تشکیل سرمایه را نمیتوان بوسیله تفاوت یکسان بقیه در زیر نویس صفحه بعد

اینها هستند شرایط مسئله • Hic Rhodus, hic Salta (این گوی و این میدان) •

۳- خرید و فروش نیروی کار

تغییر ارزش پولی که باید سرمایه بدل شود نمیتواند از خود این پول ناشی گردد زیرا پول بمثابة وسیله خرید و مانند وسیله پرداخت فقط موجب تحقق بخشیدن به بهای کالائی است که با آن خریداری میشود پس بوسیله آن پرداخت میگردد. در حالیکه پول با بقا در شکل خاص خویش، بمثابة مقدار ارزشی مشخص و ثابت، محجر میماند (۳۸). همچنین تغییر مزبور نمیتواند از دوین عمل دوران یعنی با فروش کالا سرچشمه بگیرد زیرا این عمل فقط کالا را از شکل طبیعی خود مجدد ابشکل پولی بدل میسازد و پس بنا بر این تغییر باید ناشی از کالائی باشد که در معامله نخستین پ - ک خریداری شده است ولی نه از ارزش آن کالا زیرا چنانکه گذشت برابرها با هم مبادل میشوند و پرداخت نیز طبق ارزش کالا انجام میگردد. پس تغییر مزبور فقط میتواند از ارزش مصرف کالا بنفسه یعنی از استعمال و مصرف آن ناشی گردد. برای اینکه صاحب پول مابستواند از استعمال پس مصرف کالائی ارزش بیرون کشد باید بخت چنان باوی یار گردد که در محیط دوران، یعنی در خود بازار، کالائی با این ویژگی بچنگ آورد که ارزش مصرفش خود سرچشمه ارزش باشد بنحوی که استفاده واقعی از آن کالا بخرود خود موجب وقوع یافتن کار و بالنتجه ارزش آفرینی گردد. و در واقع صاحب پول ما کالائی با این خصوصیت در بازار پیدا میکند و آن عبارت از توان کار یا نیروی کار است •

ماتحت عنوان نیروی کار یا توان کار مجموع امکانات جسمانی و روحانی ای را مورد نظر قرار میدهم که

بقیه از زیر نویس صفحه قبل

فاصله ای بین ارزشها و قیمتها توضیح داد. اگر قیمتها با ارزشها تفاوت پیدا میکند باید آنها را به ارزش برگرداند یعنی از چنین حالتی که فقط جنبه عرضی دارد صرف نظر نمود تا بتوان پدیدة تشکیل سرمایه را در حالت کامل و خالص آن بر بنیای مبادل کالاها مورد بررسی قرار داد و بوسیله اتفاقاتی که فقط موجب بخرنج شدن مسئله میگردد گمراه نگردد. علاوه بر این میدانیم که این تحویل و تحویل بهیچوجه عبارت از یک شیوه فقط علمی نیست. نوسانات دائمی قیمتهای بازار، ترقی و تنزل آنها بایکدیگر با هم میشوند، متقابلا یکدیگر را خنثی میکنند و خود بخود بنا بر قاعده درونی خویش بقیمت متوسط تحویل میگرددند. همین قاعده است که فی المثل بازرگان یا صنعتگر را در مورد اقدام بهرکاری که زمان زیادی لازم دارد راهنمایی میکند. وی میدانند که اگر دوره نسبتا طولانی در نظر گرفته شود کالاهای بالاتر و نه پائینتر از قیمت خود بفروش میروند بلکه بهای متوسط خود فروخته خواهند شد. اگر وی بطور کلی صالح خود را به طرفتانه مورد بررسی قرار میداد میبایستی مسئله تشکیل سرمایه را بنحو زیرین در برابر خود طرح مینمود: چگونه ممکن است سرمایه از تنظیم قیمتها بر حسب بهای متوسط یعنی مالا طبق ارزش کالاها بیرون آید؟ من از این جهت میگویم "مالا" که قیمتهای متوسط آنطور که آدم اسمیت و ریکاردو و دیگران تصور میکنند، مستقیما با مقدار ارزشی کالاها انطباق پیدا کنند.

(۴) جزیره رودس اینجا است، همین جا بجه. این مثل نقل از یکی از افسانه های اروپا Esopo افسانه سرای معروف یونانی است و مربوط بادعای مردی است که در مقام خود ستائشی مدعی میشود که در جزیره رودس پریشی کرده است که دیگران امکان انجام آنرا نداشته اند و میخواهد برای صحت ادعای خود شاهی بیاید. یکی از شنوندگان با او بانگ میزند احتیاج بشاهد نیست همین جا جزیره رودس است و همین جا بجه. گمان میرود قول معروف فارسی: «این گوی و این میدان» از لحاظ مفهوم تعبیر نادرستی از جمله لاتینی نباشد.

(۳۸) در شکل پول ... سرمایه هیچ بهره ای بهار نمیآورد:

(Ricardo, "Principles of Political Economy", P. 267).

در کالبد و در شخصیت يك انسان زنده وجود دارد و وی آنگاه که ارزشهای صرف از هنرنوی را تولید میکند آنها را بکار میاندازد.

اما برای اینکه پولدار بتواند نیروی کار را بمثابة کالا در بازار بدست آورد ضروری است که بسد و شرایط مختلفی بوجود آمده باشند. مبادله کالا بخودی خود هیچگونه رابطه وابستگی، جز آنچه از ماهیت خاص خود مبادله سرچشمه میکند، ایجاد نمیکند. با مسلمیت این امر، نیروی کار فقط هنگامی میتواند بصورت کالا در بازار ظاهر شود که دارندة اش یعنی شخصی که این نیرو از آن اوست آنها را بمثابة کالا در بازار عرضه کند یا بفروشد. برای اینکه دارندة نیروی کار بتواند آنها را مانند کالا بفروشد لازمست که وی این نیرو را در اختیار داشته باشد و بنابراین مالك آزاد توانائی کار خود و شخص خود باشد (۳۹). وی و دارندة پول در بسازار بیکدیگر بر میخورند و مانند کالا داران متساوی الحقوق با یکدیگر در ارتباط قرار میگیرند و تنها از این جهت مساوی یکدیگر تفاوت دارند که یکی فروشند و دیگری خریدار است و بنابراین هر دو وی آنها از لحاظ حقوقی اشخاصی هستند که برابر یکدیگرند.

بقا^{۴۰} این رابطه مستلزم آنست که مالك نیروی کار این نیرو را همواره برای مدت معینی بفروشد زیرا اگر وی نیروی کار خود را در دست و بطور قطع بکار برای همیشه بفروشد در واقع شخص خود را فروخته است و بجای شخص آزاد به بندگی تبدیل میگردد و بجای کالا دار خود کالا میشود. اگر بخواهد شخصیت خود را نگاهدارد، وی باید انعاما مالك نیروی کار خود باشد و آنها را بمثابة کالای خود حفظ کند و وی آنگاه میتواند چنین کند که نیروی کار خویش را همواره فقط بطور موقت و برای مدت مشخصی در اختیار خریدار برای استفاده از آن قرار دهد پنحوی که واگذاری آن موجب انصراف وی از مالکیت نیروی کار نگردد (۴۰).

دومین شرط اساسی برای اینکه دارندة پول بتواند کار را بمثابة کالا در بازار بیابد اینست که صاحب نیروی کار بجای اینکه توانائی فروش کالای خود داشته باشد که کارش در آن شئیت پذیرفته باشد، مجبور شود خود نیروی کارش را که فقط در بکار زنده اش وجود دارد بمثابة کالا عرضه نماید.

برای اینکه کسی بتواند کالاهائی غیر از نیروی کار خویش بفروشد طبعا باید مالك وسائل تولید از قبیل

(۳۹) در دائرة المعارفهای مربوط به قواعد روان باستان کلاسیک است میتوان این حکم باطل را خواند که در جهان باستان گو بسا سرمایه بنحو کامل گسترش یافته بود. باستان^{۴۱} اینکه کارگر آزاد و دستگاه اعتباری وجود نداشت. آقای مومن Mommen نیز در "تاریخ رم" خویش پشت سر هم مسرتکسب چنین اشتباهاتی میشود.

(۴۰) به همین سبب در قوانین مختلف حد اکثری برای قرارداد کار مقرر شده است. در کلیه قوانین ملتتهائی که نزد آنها کار آزاد است شرایط فسخ قرارداد نیز پیش بینی شده است. در کشورهای چندی از جمله در مکزیک (و همچنین در آن سرزمینتهائی که پیش از جنگ داخلی امریکا از مکزیک جدا شده بودند و نیز عملا در ایالات دانهی تا کورد تای کوزا Kusa) بردگی تحت شکلی بنام په اوناز Peonage پنهان است. بوسیله پیش برد اختیاتی که از میزان کار کسر میشود و از تسلی به نسل دیگر انتقال مییابد، نه تنها خود کارگر بلکه خانواده اش عملا بطولت اشخاص دیگر و خانواده های آنان در میآیند. خواریز Juarez په اوناز را بر انداخت. ماکسی میلمان Maximilian این امپراطور ادعائی آنها از نوطبق فرمانی برقرار ساخت که در مجلس نمایندگان امریکا بدرستی بمثابة فرمان استقرار مجدد بردگی در مکزیک افشا گردید.

من میتوانم استفاده از استعداد های جسمانی و روحانی ویژه خود و امکانات فعالیت را برای زمان محدود شخصی دیگری بگذارم زیرا آنها در نتیجه این محدودیت رابطه ای خارجی با کلیت و تمامیت وجود من حفظ نخواهند نمود. ولی واگذاری تمام زمانی را که بطور مشخص در کار من تحقق مییابد و انتقال مجموعه کالای من موجب میشود که آنچه در این میانه اساسی است یعنی فعالیت عمومی و شخصیت من تحت مالکیت دیگری درآید. (هگل Hegel: فلسفه حقوق صفحه ۱۰۴ بند ۱۷)

مواد خام، افزار کارو غیره باشد. بدون چرم کسی نمیتواند چکمه بدوزد و علاوه بر این بوسائل معیشت نیز احتیاج دارد. هیچکس حتی موسیقی دان آینده نیز نمیتواند محصولات آبی را مصرف کند و نیز برایش امکان پسند نیست که تولید غیرآماده را مورد مصرف قرار دهد. مانند نخستین روزی که قدم به پهنه زمین گذارده است هنوز انسان مجبور است که هر روز، پیش از تولید و در اثناء آن مصرف کند. در صورتیکه فرآورده ها بصورت کالا تولید شوند بایستی پس از آنکه تولید شد بفروش روند و فقط پس از آنکه فروخته شدند میتوانند نیازمند بهای تولید کنند را برآورند. زمان لازم برای فروش نیز به زمانی که برای تولید لازمست اضافه میشود.

بنابراین برای تبدیل پول بسرمایه صاحب پول باید در بازار کالاها کارگر آزادی که بدو معنی آزاد باشد بیابد، کارگری که بمثابة شخص آزاد اختیار نیروی کار خود را مانند کالای متعلق به خود داشته باشد و از سوی دیگر نباید کالای دیگری برای فروش در اختیار داشته باشد یعنی بیخلاف و مجرد، آزاد از هر چیزی باشد که برای تحقق بخشیدن به نیروی کارش لازمست (۲).

موضوع اینکه چرا این کارگر آزاد در محیط دوران در برابر صاحب پول قرار میگیرد مورد علاقه دارند. پول نیست زیراوی بازار کار را شعبه ویژه ای از بازار کالاتلقی میکند. برای مانیز این مسئله اکنون مطرح نیست همانطور که دارند پول عملاً در واقعیت توقف میکند مانیز از لحاظ تئوری بواقعیت اکتفا میکنیم. در هر حال این مسئله روشن است که طبیعت دارندگان پول یا کالا را از یکسو و کسانیکه فقط صاحب نیروی کار خود هستند از سوی دیگر نیافریده است. این رابطه بهیچوجه از تاریخ طبیعی ناشی نمیشود و نیز رابطه اجتماعی ای نیست که در کلیه ادوار تاریخی مشترک باشد. مسلم است که این رابطه نتیجه یک تکامل تاریخی گذشته و محصول بسیاری از تحولات اقتصادی و ناشی از زوال یک سلسله از ساختهای کهن تولید اجتماعی است. و نیز آن مقولات اقتصادی که قبلاً مورد مطالعه ما قرار گرفت حامل مهر و نشان تاریخی خوشبختانه در وجود محصولی که بصورت کالا است شرایط مشخص تاریخی نهفته است. برای اینکه فرآورده ای کالا شود نباید بمثابة معیشت مستقیم خود تولید کنند، تولید گردد. اگر ما تحقیق خود را بیشتر مبراندیم و از خسود میرسیدیم: درجه اوضاع و احوالی است که هم محصولات کالا یا اقل اغلب آنها شکل کالا مییابند، آنگاه در مییافتیم که این حالت تنها بر اساس شیوه تولید کاملاً ویژه ای یعنی شیوه تولید سرمایه داری وقوع پیدا میکند. ولی چنین تحقیقی از تحلیل کالا دورتر میرود. تولید دوران کالاهائی ممکن است هنگامی وقوع یابند که هنوز قسمت اعظم محصولات مستقیماً متوجه رفع نیازمند بهای تولید کنندگان است و بکالابدل نگردیده و بنابراین هنوز خیلی مانده است تا ارزش مبادله بر تمام عرض و عمق پروسه تولید اجتماعی فرمانروا گردد. برای اینکه محصول بمثابة کالانمایش باید لازمست که در دوران جامعه تقسیم کار چنان بسط یافته باشد که جدائی بین ارزش مصرف و ارزش مبادله، که بدو با بادادوستد مستقیم آغاز میشود، از مدتها پیش بانجام رسیده باشد. ولی چنین مرحله ای از پیشرفت بامتدوع ترین ساختهای اقتصادی جامعه دمساز است. اگر پول را هم مورد دقت قرار دهیم باز پیدا میشد آن با پیشرفت مشخصی در مورد مبادله کالا ملازمه دارد. اشکال و پیرو پول، معادل ساده یا وسیله دوران و یا وسیله پرداخت و زراندوزی و پول جهانی بر حسب دامنه مختلف وسعت هر کدام و تفوق نسبی این یا آن یک از وظائف، نشان دهند مراحل بسیار مختلف پروسه تسولید اجتماعی هستند. با این وجود تجربه نشان میدهد که گردش کالائی نسبتاً کم رشد یافته ای نیز برای بوجود آوردن کلیه این اشکال کافی است.

ولی در مورد سرمایه وضع بقرارد یگراست. شرایط تاریخی وجودش بهیچوجه با گردش کالا و پول تطبیق نمیکند. سرمایه فقط در جایی بروز میکند که دارند وسائل تولید و معیشت کارگر آزاد را، بمثابة دارند نیروی کار خویش، در بازار بیابد و در چنین شرط تاریخی، تاریخی از جهان نهفته است. بنابراین سرمایه از آغاز خود اعلام کنند. دورانی از پروسه تسولید اجتماعی

(۲) "زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است".

است (۴۱).

اکنون باید نیروی کار، این کالای ویژه را نزد یکتر مورد تحقیق قرار داد. آیا این کالا نیز مانند همه کالاهای دیگر دارای ارزشی است (۴۲)؟ چگونه این ارزش تعیین میگردد؟

ارزش نیروی کار، عیناً مانند ارزش هر کالای دیگر، بر حسب زمانی که برای تولید و لذت آن نیز برای تجدید تولید این کالای ویژه لازمست تعیین میگردد. بمثابه ارزش، خود نیروی کار فقط نماینده کمیت معینی از کار متوسط اجتماعی است که در آن تجسم یافته است. نیروی کار تنها بمثابه توانائی شخص زنده وجود دارد. بنا براین تولید آن مستلزم وجود شخص زنده است. با تحقق وجود شخص، تولید نیروی کار عبارت میشود از تجدید تولید یا نگاهداری آن شخص. يك فرد زنده برای نگاهداری خود محتاج بمجموعه معینی از وسائل معیشت است. بنا براین زمان کار لازم برای تولید نیروی کار بزمان کاری که برای تولید این وسائل زنده گی لازمست تحویل میگردد. یا بگفتار دیگر ارزش نیروی کار عبارت از ارزش آن وسائل معیشتی است که برای نگاهداری صاحب نیروی کار لازمست. با این وجود نیروی کار فقط بوسیله تظاهر خارجی خود تحقق مییابد و فقط در کار فعلیت پیدا میکند. ولی با فعلیت یافتن کار مقدار معینی از عضلات، اعصاب، مغز انسانی و غیر آن مصرف میشود که باید از نو جبران گردد. تشدید این صرف قوام مستلزم جذب بیشتری است (۴۳). اگر دارنده نیروی کار امروز کار کرده است، باید بتواند فرد نیز همین جریان را تحت همان شرایط توانائی و تندرستی تکرار نماید. پس مجموع وسائل زندگی باید باندازه ای باشد که فرد کارکن را بمثابه يك فرد کارکن در وضع عادی زندگی خویش نگاهداری کند. نیازمندیهای طبیعی از قبیل خوراک، پوشاک، سوخت، مسکن و غیره بر حسب خصوصیات اقلیمی و مسایر ویژگیهای طبیعی هر کشور متفاوتند. از سوی دیگر تعداد نیازمندیهای که ضروری خوانده میشوند و همچنین نحوه برآوردن آنها خود يك محصول تاریخی است و بیشتر با درجه تمدن موجود يك کشور و از جمله بطور عمده نیز با این امر که طبقه کارگر آزاد تحت چه شرایطی و بنا براین با چه عادات و خواستههای معیشتی بس وجود آمده است، بستگی دارد (۴۴). پس در تعیین ارزش نیروی کار، بعکس کالاهای دیگر، يك عنصر تاریخی و معنوی دخالت دارد. با اینحال در يك کشور معین و در زمان مشخص، حدود متوسط وسائل ضروری زندگی معلوم است.

صاحب نیروی کار میزند. است. پس اگر بنا بر مقتضای تبدیل مستقریول سرمایه وجود مستمر نیروی کار در بازار نیز لازم است، آنگاه ضروری است که فروشندة نیروی کار جاوید گردد. همچنانکه هر فرد زنده ای بوسیله توالی وسائل خویش را جاویدان میکند (۴۵). نیروهای کاری که در نتیجه فرسودگی و مرگ از بازار بیرون

(۴۱) بنا براین صفت مشخصه دوران سرمایه داری اینست که نیروی کار برای خود کارگر شکل کالائی پیدا میکند که متعلق باوست و لذا کارش شکل کار مزدور بخود میگیرد. از طرف دیگر فقط از این لحظه است که شکل کالائی محصولات کار عمومیت پیدا میکند.
(۴۲) ارزش (Value or Worth) يك انسان مانند ارزش هر چیزی دیگری عبارت از بهای اوست یعنی آنقدر که در برابر استفادۀ از قدرت وی پرداخته میشود.
Th. Hobbes: "Leviathan" in "Works" edit. Molesworth, London, 1839-44 V. III. p. 76.

(۴۳) بهمین سبب در روم باستان ویلی کوس Villicus که بمثابه مباشر در رأسندگان کشاورز قرار گرفته بود نظر باینکه کار آسانتری نسبت به بندگان داشت، کمتر از آنان جیره دریافت مینمود.
(Th. Mommsen: "Römische Geschichte", I. Bd, 2. Aufl. Berlin 1856, S. 810)

(۴۴) مقایسه کنید با "Over - population and its Remedy" تألیف W. Th. Thornton لندن ۱۸۴۶

(۴۵) پتی Petty

کشید و میشوند همواره بایست با تعداد لاقبل برابری از نیروهای جدید کارجبران گردند. بنابراین مجموعه وسایل معیشتی که برای تولید نیروی کار ضروری است، شامل وسایل زندگی جانشینان آن یعنی اولاد کارگران نیز میشود تا بدین طریق این نژاد کالا داران ویژه در بازار جاویدان بماند (۴۱).

برای اینکه طبیعت عمومی انسانی بنحوی تغییر یابد که بتواند در رشته کار مشخصی مهارت و کمال کسب کند و به نیروی کار تکامل یافته و ویژه ای تبدیل گردد تربیت یا پرورش معینی لازمست که بنوع خود مستلزم خرج مبلغ زیاد تر یا کمتری از کالاهای معادل آنست. بر حسب خصلت کم و بیش بفرنج نیروی کار مخارج پرورش آن نیز تفاوت پیدا میکند. بنابراین مخارج آموزش و پرورش، که در مورد نیروی کار ساده بسیار ناچیز است، در جمع ارزشهای وارد میشود که برای تولید نیروی کار ضروریست.

پس ارزش نیروی کار به ارزش مقدار معینی از وسایل زندگی تحویلی میگردد. بنابراین با تغییر ارزش این وسایل زندگی، یعنی مقدار زمان کاری که برای تولید آنها لازمست، ارزش نیروی کار نیز تغییر میکند.

بخشی از وسایل معیشت مانند خوراک، سوخت و غیره روزانه در نتیجه مصرف نابود میشوند و باید هر روز از نو تجدید گردند. برخی دیگر از وسایل زندگی مانند پوشاک، اثاث خانه و غیره در فاصله زمانی طولانیتری مصرف میشوند و لذا فقط باید در مدت درازتری تعویض گردند. نهی از کالا را باید روزانه، برخی دیگر را هفته ای یکبار، شش ماه یکبار و یا بنحوی دیگری خرید و یا بها پرداخت. ولی بهر نحوی که مجموع این هزینهها تقسیم شود، مثلاً در عرض یکسال، باید بوسیله درآمد متوسط روزانه جبران گردد. اگر حجم آن کالاهایی که روزانه برای تولید نیروی کار ضروریست مساوی با الف و حجم آنهاست که هفته ای یکبار مورد لزوم است مساوی با ب و آنچه که هر سه ماه یکبار لازمست مساوی با ج و غیره فرض شوند آنگاه متوسط روزانه این کالاها بقسرا زیرین خواهد بود:

$$\frac{۲۱۵ \text{ الف} + ۵۲ \text{ ب} + ۴ \text{ ج} + ۵ \text{ سایرین}}{۲۱۵} = \text{متوسط روزانه}$$

اگر فرض شود که در مجموع مقدار کالائی که برای متوسط روز لازمست ۶ ساعت کار اجتماعی شفته است آنگاه در نیروی کار، روزانه نصف روز کار متوسط اجتماعی تجسم یافته است یا بعبارت دیگر هر روز نیمی از کسار روزانه صرف نیروی کار میگردد. این مقدار کار که برای تولید روزانه نیروی کار لازمست عبارت از ارزش روزانه نیروی کار با ارزش تجدید تولید روزانه نیروی کار است. اکنون اگر در همین حال نصف روز کار متوسط اجتماعی در مقدار طلائی معادل با سه شیلینگ یا یک تالر مجسم شده باشد، آنگاه یک تالر بهائی خواهد بود که با ارزش روزانه نیروی کار تطبیق میکند. حالا اگر دارند نیروی کار هر روز این نیرو را در برابر یک تالر عرضه کند در آن صورت بهسای فروش نیروی کار مساوی با ارزش آن خواهد بود و بنابراین فرض ما دارند پول که در صد تبدیل تالرهایی خود بسرمایه است همین ارزش را میبرد از دست.

آخرین مرز یا حداقل ارزش نیروی کار از ارزش مجموعه کالاهائی تشکیل میشود که بدون مصرف روزانه آنها حامل نیروی کار، یعنی انسان، قادر به تجدید پرورش زندگی خویش نیست یا بعبارت دیگر ارزش

(۴۱) بهای طبیعی کار... عبارت از آن مقدار وسایل معیشت و اسباب آسایشی است (comforts) که بمقتضای اقلیم و عادات یک کشور ضروریست بطوریکه کارگر باقی بماند و امکان یابد چنان خانواده ای پرورش دهد که عرضه ثابتی از کار را در بازار تأمین نماید.

(R. Torrens (*): "An Essay on the external Corn Trade," London, 1815, P. 62).

در اینجا کلمه کار بخطا بجای نیروی کار آمده است. (* رابرت تورنس Robert Torrens (۱۷۸۰-۱۸۶۴) - افسر و اقتصاددان انگلیسی - هوادار مکتب آزادی تجارت یکی از عمده ترین نمایندگان عقیده باصطلاح "Currency Principle"

وسايل زندگي اى كه برآى زمست طبيعى آدمى غير قابل اجتناب است اين حد اقل را تشكيل ميدهد. در صورتيكه بهاي نيروي كار تا اين حد اقل تنزل نمايد، قيمت آن پائينتر از ارزشش قرار خواهد گرفت زيرا در چنين حالتى نيروي كار فقط ميتواند بشكل پزيرده و پريشاني خويشتن را نگاهدارد و بسط يابد. ولي تعيين ارزش هر كالا بر حسب زمان كار، ايجاب ميكند كه آن كالا با كيفيت عادى تحويل گردد.

اين تعيين ارزش نيروي كار را، كه خود از طبيعت اشيا^۳ سرچشمه ميكيرد، خشونت آميز تلقى كردن و مانند روسي (۵) فرياد برآوردن كه: "تصور توانائي كار با قطع نذر از وسايل معيشت كارگران به هنگام عمل توليدي مانند تصويريك وجود خيالي است. آنكه از كارو توان كار صحبت ميكند در عين حال از كارگران و وسايل معيشت، از كارگرو از مزد سخن ميكويد" (۶)، منتهاي احساسات فروشي ارزان قيمت است. آنكه از توانائي كار صحبت ميكند هنوز از كار سخن نگفته است همچنانكه صحبت از توانائي گوارش بمعناى خود گوارش نيست. همه كس ميدهاند كه برآى نيل به پروسه اخير تشهاد داشتن يك معدله خوب كافي نيست. آنكه از توانائي كار صحبت ميكند بهيچوجه از وسايل معيشتى كه برآى بقا^۴ آن ضروريست صرف نظر نميكند بلكه ارزش اين وسايل در ارزش آن توانائيى بيان شده است. اگر اين نيرو بفروش نرود ديگر بهيچوجه برآى كارگر مفيد نيست و بعكس وي توانائي كار خود را مانند يك جبر بيروح طبيعت تلقى ميكند كه برآى توليدش تاكنون صرف مقدارى وسايل زندگي لازم آمده است و تجديد توليد آن مستمرا وسايل تازه اى را طالب مينمايد. سپس با سيموندى كشف ميكند كه: "توانائي كار... هرگاه بفروش نرود هيچ است" (۷).

ماهيت خاص اين كالاي ویژه، يعنى نيروي كار، مستلزم آنست كه با انعقاد قرارداد بين فروشنده^۵ و خريدار ارزش مصرفش هنوز بطور واقعى بدست خريدار نرسيده باشد. ارزش اين كالا مانند هر متاع ديگر پيش از آنكه وارد دوران گردد معين بود زيرا برآى توليد نيروي كار مقدار معينى از كار اجتماعى صرف شده بود و لسي ارزش مصرفش عبارت از بروز و بكاربردن آينده اين نيروست. بنا بر اين انتقال نيرو و بروز واقعى آن، يعنى تحقق آن بمشابه ارزش مصرف، از لحاظ زمانى جدا از يكديگرند. ولي در مورد اين قبيل كالاها (۸) كه انتقال صوري ارزش مصرف آنها بوسيله فروش و تسليم واقعى آنها بخريدار، از لحاظ زمانى جدا هستند، پول خريدار اكثر بجز وسيله پرداخت عمل ميكند. در كلية كشورهاي كه شيوه توليد سرمايه داري حكومت است بهاي نيروي كار فقط هنگام پرداخت ميگردد كه آن نيرو مدتي طبق موعده مقرر در قرارداد خريدار بكار افتاده باشد، مثلاً در پايان هر هفته. بنا بر اين در همه جا كارگر ارزش مصرف نيروي كار خود را بطور مساعد و سرمايه دار ميدهد و پيش از آنكه بهايش را دريافت كند ميگذارد كه خريدار آنرا بصرف برساند و لذا همه جا كارگر با سرمايه دار به نسيه و اعتبار معامله ميكند.

(۵) روسي - پلگرينو لوشى جى Rossi, Pellegrino Luigi (1787-1848) - اقتصاد

دان و راجل سياسي ايطاليانى -

(۶) Rossi: "Cours d'Economie Politique", Bruxelles 1842, P. 370

(۷) Sismondi: "Nouveaux Principes d'Economie Politique" T.I.P. 113

(۸) "هر كار هنگامى كه تمام شد پرداخت ميشود"

(An Inquiring into those Principles respecting the Nature of Demand etc. P. 104).

"اعتبار تجارى بايد از هنگامى آغاز شود كه كارگر، نخستين عامل توليد، امكان يافته باشد بوسيله پس انداز خود انتظار مزد كارش را تا آخر هفته، پانزده روز، يكماه، سه ماه و غيره بگذرد"

(Ch. Ganih: Des Systemes d'Economie Politique, 2ème édition. Paris 1821, T.II.P. 150).

تسها سوخت شدن د مستمره مورد مطالبه کارگر بهنگام ورشکست سرمایه دار، نیست که نشان میدهد این اعتبارگشائی وهم و خیال پوچی نبوده است (۵) بلکه يك سلسله عواقب د بگری نیز که باید ارترا از ورشکستگی هستند این نکته را اثبات میکنند (۶). با وجود این پول چه تا وسیله خرید و چه بمثابة وسیله پرداخت عمل کند

(۵) "کارگر کاروکوشش (Industry) خود را قرض میدهد" ولی استورش (۲) Storch مودیانه اضافه میکند: "وی هیچ خطری نمیکند" جز اینکه "مزدش را از دست بدهد" زیرا کارگر هیچ چیز مادی ای در تولید نمیآورد.

(۲) هنریش استورش Heinrich Storch (۱۷۶۶-۱۸۳۵) - اقتصاد دان روسی که نظریات آدام اسمیت را مورد مجادله و مناظره قرار داده است.

(۶) يك مثال: در لندن د انواع نانوا وجود دارد: آنهايکه نان را طبق ارزش کامل آن میفروشند و بس - "full-priced" معروفند و نانواهايکه نانرا پائینتر از این ارزش میفروشند و "Undersellers" نامیده میشوند - بیش از سه چهارم مجموع نانواها از طبقه اخیرند (صفحه ۳۲ از گزارش نماینده دولت H.S. Tremeneere در باره).

"Grievances complained of by the Journeymen bakers etc" London 1862)

این ارزان فروشان تفریایدون استثناء نان تقلبی میفروشند یعنی نانی که بازاج، صابون، آهک، گچ و مواد مطبوع و مغزی و صحتی دیگری از این قبیل مخلوط میکنند (مراجعه کنید بکتاب آبی پیش گفته و همچنین بسه گزارش کمیسیون ۱۸۵۵ در باره تقلب در نان "Committee of 1855 on adulteration of bread" و نیز گزارش د کترها سال Hassall تحت عنوان: "Adulterations Detected" چاپ دوم، لندن ۱۸۶۱). سرجان گوردن Sir John Gordon در برابر کمیته ۱۸۵۵ اظهار داشت که: "در نتیجه این تقلب مردم فقیری که روزانه با د وفوند نان زندگی میکنند، قطع نظر از عسوا قب زیانندی که برای تدرستی آنها وجود دارد اکنون حتی ربع آن مواد غذایی که برایشان لازمست بدست نمیآوردند". ترمن هیر برای توضیح این طالب که چگونه بخش عمده ای از طبقه کارگر با اینکه کاملا از جریان این تقلبات اطلاع دارد بچنین وضعی تن میدهد اینطور است لال میکند (همان گزارش صفحه ۱۸) که: "برای کارگران خریداری نمان بهمان شکلی که با امید هند از نانوا یا chandler's Shop (دکان خرده فروش) اجباری است". نظر باینکه مزد کارگران در پایان هفته پرداخت میشود، کارگران فقط میتوانند در آخر هفته قیمت نانی را که در این مدت خانواده آنها مصرف میکند بپردازند و سپس ترمن هیر بر مبنای اظهارات شهید علنی اضافه میکند: "این امر شایع رسید است که نان با این قبیل آمیزه ها بویژه برای این نوع از مردم تهیه میشود". (It is notorious that bread composed of those mixtures, is made expressly for sale in this manner).

در بسیاری از نواحی روستائی انگلستان (ولی خیلی بیشتر در اسکاتلند) مزد پانزده روز بیانزده روز یا حتی ماهی یکبار پرداخت میشود. کارگر مجبور است کالاهای مورد نیاز خود را تا موعد پرداخت مزد نسیه بخرد... همه چیز را باو بیسهای بسیارگران میفروشند و وی عملا به دکانی که ورا میدوشد وابسته است. بهمین جهت است که مثلا در هورنینگس هام Horningsham از توابع ویلتس Wilts که مزد ماهیانه است وی باید همان مقدار آرد را که جای دیگرها استون Stone (۱۴ فیند) بيك شیلینگ و ۱۰ پنس فروخته میشود به دوشیلینگ و ۱۰ پنس خریداری کند. ("Sixth Report" on "Public Health" by "the Medical Officer of the Priy Council etc." 1864. P. 264)

بقیه د رزرنویس صفحه بعد

بهبود چوچه تغییر در ماهیت خود مواد کالاها نماید. بهای نیروی کار طبق قرارداد ادعای شده است و لولاینگه مانند اجاره بهای خانه بعد از تحقق باید. نیروی کار فروخته شده است گویا اینکه بهای آن بعد از پرداخت خواهد شد. ولی برای اینکه روابط بطور خالص درک گردد سود مند است موقتاً فرض کنیم که دارندۀ نیروی کار هر بار بعضی فروش آن نیروی بهائی را که طبق قرارداد تعیین شده است دریافت میکند.

ما اکنون شیوه و چگونگی تعیین ارزشی را که از جانب دارندۀ پول بصاحب این کالای ویژه، یعنی نیروی کار، پرداخت میگردد میدانیم. ارزش صرفی را که دارندۀ پول در مقام مبادله بدست میآورد، تنها در استناد واقعیتی یعنی در پروسه مصرف نیروی کار بروز میکند. تمام اشیا لازم برای انجام این پروسه از قبیل مواد اولیه و غیره را دارندۀ پول از بازار بقیمت کامل آنها خریداری میکند. پروسه مصرف نیروی کار در عین حال پروسه تولید کالا و اضافه ارزش است. مصرف نیروی کار مانند مصرف هر کالای دیگر در خارج از بازار یا محیط در آن انجام میگردد. بنابراین مانند بهر همراه صاحب پول و دارندۀ نیروی کار این محیط پروسه را که همه چیزش در سطح و در برابر دیگران همه انجام میشود ترک میکنیم و بدنبال هر دو آنها وارد کارگاه محرمانه تولید میشویم که در آستانه آن نوشته شده است: "No admittance except on business" (مورد جز برای کار ممنوع است). در آنجا تنها نمایان میشود چگونه سرمایه تولید میکند بلکه دیده میشود چگونه سرمایه خود تولید میگردد. بالاخره راز افزونگی (e) تنها پدید از بیرون افتد.

محیط دوران یا محیط مبادله کالاها، که در میان چهار دیوار آن خرید و فروش نیروی کار انجام میگردد در واقع بهشت حقیقی حقوق طبیعی بشر بود. تنها آنچه در این محیط حکم فرماست، آزادی، برابری، مالکیت و ینشام (e) است. آزادی! زیرا خریدار و فروشنده کالای، مثلاً نیروی کار، فقط تابع اراده آزاد خود هستند. بقیه از تیرنویس صفحه قبل

"در سال ۱۸۵۳ کارگران حروفچین پائزلی Paisly و کیلمارنوک Kilmarnock (اسکاتلند غربی) تنزل مود پرداخت را از یکماه به ۱۴ روز بوسیله اعصاب تحصیل نمودند."

("Reports of the Inspectors of Factories 31 st. Oct. 1853, P. 34).
شیوه ای را که بسیاری از صاحبان معادن ذغال انگلیس بکار میبردند میتوان مثلاً بتحول آرام اعتماری که کارگر سرمایه دار میدهد مورد توجه قرارداد. شیوه مزبور از این قرار است که مزد کارگران ماهیانه پرداخت میگردد و تسهیل سررسید مود مساعد هائی از طرف سرمایه دار بکارگردان میشود. این مساعد هها اغلب بصورت کالاهائی است که کارگر باید بالاتر از قیمت بازار خریداری نماید (Trucksystem). این خود عموماً بسرای متصدیان معادن ذغال (coal masters) عملی عادیست که مزد کارگران خود را ماهی یکبار بپردازد و در آخر هر هفته مساعد هائی بآنها بدهد. این مساعد هها در دکان داده میشود (دکانی که تومسی فایپ Tommy shop نامیده میشود و تجارت از مغازه جزئی فروشی متعلق بخود صاحبکار است). کارگران مساعد هها را از دستی میگرد و از دست دیگر دوباره تحویل میدهد."

(*Children's Employment Commission, III. Report, "London, 1864, P. 38, n. 192).

(e) افزونگی در مقابل کلمه آلمانی Plusmacherei که مارکس بکار برده گفته شده است. این کلمه در ترجمه های فرانسه و روسی بترتیب "اضافه ارزش سازی" و "تحصیل سود" ترجمه گردیده است. ولی کلمه ای که در متن آلمانی از جانب مصنف بکار برده شده اعم از هر دو مفهوم اضافه ارزش و سود است و ترکیب فارسی افزونگی بنظر ما عیناً دارای همان مفهومی است که مصنف کتاب اراده کرده است.

(e) اشاره به جرمی ینشام Jeremy Bentham حقوقدان معروف انگلیسی و مؤسس مکتب مفید جوئی

utilitarisme است (تولد ۱۷۴۸ - وفات ۱۸۲۲). مارکس یکی از فصول کاپیتال مربوط به تهذیب اضافی ارزش ب سرمایه (جلد سوم - فصل ۲۴) وی را "نابغه ای در حقیق بهرژوائی" خوانده است.

آنان بمشابه اشخاص آزاد و دارندگان حقوق مساوی بایکدیگر قرارداد می‌بندند. قرارداد عبارت از نتیجه نهائی ای است که بوسیله آن اراده آنان بیان حقوقی مشترکی پیدا میکند. برابری! زیرا آنها تنها بعنوان دارندة کالا بایکدیگر در ارتباط قرار میگیرند و معادلی را در برابر معادل مبادله میکنند. مالکیت! برای اینکه هر يك تنها مختار مال خود است. بنشام! زیرا هر يك از اند و فقط خویشتن را در نظر میگیرد و بس. تنها نیروی که آنها را جمع میکند و در ارتباط بایکدیگر قرار میدهد همانا استفاده شخصی، سود جوش و منافع خصوصی آنهاست. و درست به همین جهت که هر کس فقط ب فکر خود است و هیچکس غمخوارد دیگری نیست، همه آنها، بنا بر يك نوع هماهنگی مقدر اشیا، یا تحت حمایت ایزدی زیرك و مکار، فقط آنچه را که متقابلا مفید است و بسود مشترک آنهاست و مورد استفاده جمعی است انجام میدهند.

در این لحظه که ما از محیط دوران ساده یا مبادله کالاها جدا میشویم یعنی محیطی را ترك میگوئیم که برای مبادله گر آزاد منشاء عامیانه (vulgaris) نظرات، مفاهیم و ضابطه قضاوت وی در باره جامعه سرمایه و کار مزدور است، چنین بنظر میرسد که در سیعی بازیگران درام ما (dramatis personae) برخی تغییرات رخ داده است. آن مرد پولدار سابق بمشابه سرمایه دار در پیشاپیش میرود و دارندة نیروی کار بدنبال او مانند کارگر متعلق بوی روانست. آن یکی باد دردماغ افکنده، لبخند زنان و کاراندیش، ایسن دیگری سرافکننده و منزجر همچون کسی که پوست خویش را ببازار آورده آواکنون انتظاری هم جز این ندارد که به دباغیش برند.



فصل پنجم

روند (*) کار و روند ارزش افزائی

۱- روند کار

صرف نیروی کار خود کار است. خرید انرژی کار، آن نیرو را با بکار واداشتن روشنند اثر، بصرف میسازند. روشنند انرژی کار یا العمل (actu) نیروی کار فعال میگردد و کارگر میشود در حالیکه قبلاً فقط بالقوه (potentia) کارگر بود. برای اینکه کارش در کالاها مجسم گردد باید پیش از هر چیزی در ارزشهای مصرف یعنی در اشیا که بدرد رفع نوعی از احتیاجات میخورند، بیان شود. پس آنچه که سرمایه دار کارگر را به آماده ساختن آن وامیدارد عبارت از یک ارزش مصرف خاص، یک جنس مشخص است. در ماهیت عمومی ارزشهای مصرف یا خواسته ها، از این جهت که برای سرمایه دار تحت نظارت او آماده میشوند، تغییری حاصل نمیشود. بنابراین پروسه کار را بدو باید مستقل از هر شکل مشخص اجتماعی مورد مطالعه قرار داد. در مرحله نخست کار عبارت از پروسه ایست بین انسان و طبیعت، پروسه ای که طی آن انسان فو لهت خویش را واسطه تبادل مواد بین خود و طبیعت قرار میدهد، آنرا منظم میکند و تحت نظارت میگیرد. انسان خود در برابر مواد طبیعت مانند یک نیروی طبیعی قرار میگیرد. وی قوای طبیعی ای را که در کالبد خود دارد، بازوها، پاها، سر و دستش را به حرکت در میآورد تا مواد طبیعی را بصورتی که برای زندگی خود او قابل استفاده باشد تحت اختیار درآورد. در حالیکه وی با این حرکت روی طبیعت خارج از خود تا نیرو میکند و آنرا دگرگون میسازد، در عین حال طبیعت نیز فو لهت خویش را نیز تغییر میدهد. وی با استعداداتی که در نهاد این طبیعت خفته است تکامل میبخشد و بازی نیروهای آنرا تحت تسلط خویش در میآورد. مادر اینجا با شکل ابتدائی کار که جنبه حیوانی و غریزی دارد کاری ندارد. آن وضعی که کار انسانی هنوز شکل اولیه غریزی خود را از دست نداده است نسبت باوضاع و احوالی که کارگر بمثابة روشنند انرژی کار خویش بازار کالا میآید، در حکم ادوار وازنه ابتدائی است. ماکار را در صورتی که منحصر با انسان تعلق دارد مورد بحث قرار میدهم. عنکبوت اعمالی انجام میدهد که بکار نساج شباهت دارد و زنبور عسل با ساختمان حجره های مومی خود موجب حیرت برخی از استادان معطاری میکند. ولی آنچه از پیش بدترین معطار را از بهترین زنبور عسل متمایز میسازد اینست که معمار پیش از آنکه حجره را در کند و بنا کند در سر خود میسازد. در پایان پروسه کار نتیجه ای حاصل میشود که از آغاز در تصور کارگر

(*) مادراین فصل ووصول آینده کلمه روند را بجای پروسه استعمال میکنیم و در عین حال میگوئیم با استعمال هردو کلمه ذهن خواننده را بیگانگی مفهوم روند و کلمه خارجی پروسه معنادار سازیم.

و بنابراین بطور ذهنی وجود داشت. نه تنها وی تغییر شکلی به طبیعت اعمال میکند، بلکه او در همین حال به هدف خود در طبیعت تحقق می‌بخشد، هدفی که خود از آن آگاه است و مانند قانونی برنوع و چگونگی اعمال او حکومت میکند و اراده اش باید از آن تبعیت نماید. و این تبعیت عملی منفرد و تنها نیست. علاوه بر کشش آن اعضائی که کار انجام می‌دهند در تمام مدت کار اراده متاسب با هدفی لازمست که در وقت بروز میکند و هر قدر محتوی کار و شرایط اجرا آن برای کارگر کمتر جالب باشد و بنابراین هر قدر کارگر آنرا کمتر بمثابة عمل عادی نیروهای جسمانی و معنوی خویش احساس کند، این کشش اراده بیشتر است.

عوامل ساده پروسه کار عبارتند از فعالیت طبق هدف یا خود کار، محمول کار و وسیله کار.

زمین (که از لحاظ اقتصادی شامل آب نیز هست) همچنانکه از ابتدا انسان را از جهت آذوقه یعنی وسائل آماده زندگی تا همین می‌کند (۱) بدون دخالت عمل انسان، خود بمثابة محمول کار عمومی بشری نیز وجود دارد. کلیه اشیائی که کار فقط بستگی مستقیم آنها را با زمین قطع میکند محمولات کاری هستند که طبیعت با انسان عنایت کرده است. از این قبیل است ماهی که بوسیله صید از عنصر حیاتی خود، آب، جدا می‌شود، درختی که در جنگل دست نخورد قطع می‌گردد یا سنگ معدنی که از رگه خود کنده می‌شود. اما اگر قبلا کاری در محمول یا مورد کار نفوذ کرده باشد، مثلاً مانند سنگ معدنی که بوسیله شست و شو آماده شده باشد، ما آنرا ماده خام می‌نامیم. هر ماده خامی محمول کار هست ولی هر محمول کار ماده خام نیست. محمول کار هنگامی ماده خام می‌شود که بوسیله کار تغییراتی در آن بوجود آمده باشد.

وسيلة کار عبارت از چیز یا مجموعه اشیائی است که کارگر بین خود و محمول کارش قرار می‌دهد و از آن بمثابة سرایت دهنده عمل خود بر شیئی مورد کار استفاده می‌کند. وی خواص مکانیکی، فیزیکی و شیمیائی برخی از اشیاء را مورد استفاده قرار می‌دهد تا طبق هدف خویش آنها را بمثابة قوه بروی یکدیگر تا می‌برد (۲). صرف نظر از وسائل معیشتی که انسان بطور آماده بچنگ می‌آورد، مانند میوه‌هایی که می‌چیند و در واقع تنها از اعضای بدن خود بمثابة وسیله کار استفاده می‌کند، آن چیزی که کارگر مستقیماً تحت استیلاي خود در می‌آورد کار نیست بلکه وسائل کار است. بدین طریق انسان اشیاء طبیعی را تبدیل به عامل فعالیت خود می‌کند و با ضمیمه کردن آنها با اعضا بدن خویش، علی‌رغم آنچه در تورات آمده است، سیماي طبیعی خویش را بسط می‌دهد. زمین همچنانکه انبار آذوقه ابتداي انسان است زرادخانه اولیه وسائل تولید وی نیز بشمار می‌رود. مثلاً زمین سنگی را که انسان برای ساختن، بریدن، فشردن، پرتاب کردن و غیره بکار می‌برد، بوی ارزانی می‌دارد. خود زمین نیز وسیله کار است ولی با وجود این آغاز خدمت وی بمثابة وسیله کار در کشاورزی باز مستلزم یک سلسله وسائل دیگر

(۱) محصولات خود روی زمین که بمقدار کم و کاملاً مستقل از انسان وجود دارند، گویی از طرف طبیعت بهمان شیوه عطا شده اند که در زندگی معمول است یعنی آنچنانکه بجانانی مبلغ کمی می‌دهند تا وی بتواند بدان وسیله کار کند و نه بکشتی خود را تا زمین نماید.

(James Stewart: "Principles of Political Economy". Dublin, 1770.

voI. P. 116).

(۲) عقل بهمان اندازه که نیرونگ باز است تواناست. نیرونگ آن بطور کلی عبارت از این فعالیت واسطه تراش است که اشیاء را در حالی قرار می‌دهد که بنا بر طبیعت خاص خود بروی یکدیگر تا می‌چیند و بفعل و انفعال نسبت بهم می‌برد از آن بدون اینکه خود مستقیماً در این پروسه مداخله ای کند، آنها را فقط بسوی هدف خویش میکشاند.

(Hegel: "Ensyklopädie", Erster Teil. "Die Logik", Berlin, 1840,

S. 382).

کار و درجه نسبتاً توسعه یافته ای از نیروی کار است (۳). بطور کلی بعضی اینکه پروسه کار تا حدودی توسعه میابد تا چاروسائل کاری احتیاج پیدا میکند که روی آنها قبلاً کار شده باشد. در قدیمی ترین غارهایی که انسان زندگی کرده است ابزار و اسلحه سنگی دیده میشود. در آغاز تاریخ بشر حیوان رام شده، یعنی حیوانی که بوسیله کار تغییر یافته و اهلی گردیده است، در جنب سنگ، چوب، استخوان و صدفی که برداشت شد، مهمترین نقش را بمشابه وسیله کار ایفا میکند (۴). استعمال و ایجاد وسائل کار، با اینکه بسمت نطفه ای در نزد برخی از انواع حیوانات وجود دارد، صفت متمیزه پروسه کار ویژه انسانی است و به همین سبب است که ترانکلین انسان را حیوان افزار ساز (a toolmaking animal) تعریف میکند.

همانقدر که ساختمان استخوانهای فسیل شده برای شناسائی سازمان بدنی انواع حیواناتی که نسل آنها بر افتاده مهم است، بهمان اندازه نیز بقایای وسائل کار برای قضاوت درباره اقتصاد ساختهای اجتماعی سپری شده اهمیت دارد. وجه تمایز در اینها اقتصاد در این نیست که چه چیزی ساخته میشود، بلکه در آنست که چگونه و با چه وسائل کاری ساخته شده است (۵). وسائل کار نه تنها درجه سنج تکامل نیروی کار انسانی بشمار می آیند بلکه نشان دهنده مناسبات اجتماعی ای هستند که در درون آن کار انجام میگردد. از میان وسائل کار، وسائل مکانیکی کار که میتوان مجموعه آنها را دستگاه استخوانی و عضلانی تولید نامید، بهیچتر معرف صفات مشخصه دوران تولید اجتماعی معینی هستند تا آن وسائل از قبیل ظرف، سبد، کوزه، تنگ و غیره که فقط برای نگاهداری محمولات کار بکار میروند و بطور کلی مجموعه آنها را میتوان بمشابه دستگاه عروقی تولید تلقی نمود. وسائل مزبور در مورد ساخت محصولات شیمیائی تازه شروع با یفا نقش پر اهمیت می کنند (۵ a).

در معنای وسیعتر پروسه کار در عدد و مسائل خرید، علاوه بر اشیائی که واسطه تا شیر کار بر محمول آن میگردد و بالنتیجه بنحوی از انحاء بمشابه سرایت دهنده عمل بکار میروند، کلیه شرایط مادی را نیز در بر میگیرد که برای انجام پروسه ضرورت دارند. این شرایط در پروسه کار مستقیماً دخالت ندارند ولی بدون آنها پروسه یا اصلاً انجام پذیر نیست و یا بطور ناقص انجام میشود. خود زمین باز از زمره این قبیل وسیله عمام کار بشمار میآید زیرا زمین بکارگر مکانی را که در آن استقرار مییابد (locus standi) و همچنین میدانی را که پروسه کار در آن انجام میگردد (field of employment) عطا میکند. از جمله وسائل کاری که قبلاً بوسیله کار آماده شده اند میتوان بطور مثال از ساختنهای محل کار، کانالها و راهها و غیره

(۳) گانیه Genilh در کتاب تئوری علم اقتصاد خود (پاریس ۱۸۱۵) که ناگفته نماند کتاب بی پایه ایست، در مقابل نظریه فیزیوکراتها سلسله عظیم پروسه های کاری که کشاورزی بمعنای خاص با آنها ملازمه دارد شعارش میکند.

(۴) تورگو (Turgot) در نوشته خود (۱۷۶۶) "Reflexion sur la formation et la distribution des richesses" اهمیت دام رام شده را برای آغاز کشت و کار بخوبی توضیح داده است.

(۵) Anne, Robert, Jacques, baron de Turgot (۱۷۲۷-۱۷۸۱) اقتصاد دان فرانسوی و هنرلوشی شانزدهم از مکتب فیزیوکراتها و برجسته ترین شاگرد دکترونه که بنا بقول مارکس "با وی مکتب فیزیوکراتیک به شتهدارجه اوج خود رسید".

(۵ a) از میان سینه لاهها، کانه های صرفاً تجملی برای مقایسه تکنولوژی در انهای مختلف تولید کم اهمیت تر هستند. (زیر نویس چاپ دوم) - هر چند تاریخهایی که تاکنون نوشته شده درباره تکامل تولید مادی که پایه هر زندگی اجتماعی و بنا بر این منای هر تاریخ واقعی است کمتر سخن میگویند، ولی برپایه تحقیقات علوم طبیعی، نه آنچه تحقیقات تاریخی خوانده میشود، لا اقل از منظر ماقبل تاریخ بنا بر افزار و سلاحهایی که بدست آمده تحت نام عهد سنگ، عهد مفرغ و عهد آهن تقسیم بندی شده است.

نام برد.

پس در پروسه کار فعالیت انسان، بعد از وسایل کار، آن تغییراتی را که از پیش مورد نظر بوده است در محصول کار بوجود میآورد. پروسه با محصول خاتمه مییابد. محصول پروسه عبارت از يك ارزش مصرفی یعنی ماده ای طبیعی است که بر حسب نیازمندیهای انسان تغییر شکل یافته است. کار با محصول خویش در آمیخته است. کار تجسم یافته و محصول، کار بخود گرفته است. آنچه از جانب کارگر بشکل حرکت جلوه میکرد اکنون از سوی محصول مانند خاصیتی در حال سکون، در صورت هستی دیده میشود. کارگر یافته است و محصول یافته است.

اکنون اگر مجموع پروسه را از نقطه نظر نتیجه اش که محصول است مورد توجه قرار دهیم وسایل کار و محصول کار هر دو بمثابة وسایل تولید (۱) و خود کار نیز مانند کار بار آور (۷) دیده میشوند. اگر ارزش مصرفی بمثابة محصول از پروسه کار خارج میشود در عوض ارزشهای مصرف دیگری که خود محصول پروسه های گذشته کار هستند تحت عنوان وسایل تولید در این پروسه وارد میشوند. همین ارزش مصرفی که محصول این پروسه کار است خود وسیله تولید برای آن کار دیگر میگردد. بنابراین محصولات، تنها نتایج پروسه کار نیستند بلکه در عین حال شرط آن نیز بشمار میآیند.

باستثنا صنایع استخراجی، مانند معادن، شکار، ماهیگیری و غیره، که محصول کارشان بوسیله طبیعت ارزانی شده است (و نیز در آن قسمت از کشاورزی که مربوط به آباد کردن زمینهای بکرو با بر است) کلیه شعب دیگر صنعت با محصولی سروکار دارند که ماده خام نامیده میشود یعنی محصولی که قبلا کار در آن نشست کرده و خود محصول کار است. از همین قرار است مثلا بذر در کشاورزی، حیوانات و نباتات که معمولا محصولات طبیعی تلقی میگرددند در شکل کنونی خود نه تنها محصول کار سال گذشته نیستند بلکه نتیجه تحولات ممتدی هستند که بوسیله نسلهای بسیار تحت مراقبت انسان و توسط کار وی ایجاد شده اند. و اما در باره وسایل کار بطور اخص، سطحی ترین نگاه کافی است تا آثار کار گذشته در اکثریت عظیم آنها دیده شود.

ماده خام ممکن است ماده اصلی محصولی باشد یا فقط بمثابة مواد کمکی در ایجاد آن محصول وارد گردد. مواد کمکی یا توسط وسایل کار مصرف میشوند مانند ذغال سنگ بوسیله ماشین بخار، روغن بوسیله چرخ، بونجه بوسیله اسب بارکش، یا اینکه بماده خام ضمیمه میشوند تا در آن تغییری مادی ایجاد نمایند، مانند کله برای سفید کردن پارچه، ذغال سنگ برای آهن، رنگ برای پشم، و یا با انجام خود کار کمک میکنند مثل موادی که برای روشنایی و گرم کردن کارگاه بکار میروند. در مورد ساخت محصولات شیمیایی بطور اخص، تفاوتی که بین ماده اصلی و ماده کمکی وجود دارد زائل میشود زیرا هیچیک از مواد مورد استعمال دوباره بصورت ماده اصلی محصول بر نمیگردد (۸).

نظریاتی که هر شئی دارای خواص متوعی است و بنابراین میتواند در مورد متعدد مورد استفاده قرار گیرد لذا محصول واحد ممکن است ماده خام برای پروسه های مختلف کار گردد. مثلا گندم در عین حال هم برای

(۱) بنظر متضاد میآید که مثلا ماهی نگرفته وسیله تولید برای ماهیگیری نامیده میشود. ولی هنوز تاکنون چنین هنری کشف نشده است که ماهی را در آبی صید کنند که ماهی نداشته باشد.

(۷) این تعریف کار بار آور که از نقطه نظر پروسه ماده کار داده شده است بهیچوجه برای پروسه تولید سرمایه داری کافی نیست.

(۸) استورش Storch ماده خام بطور اخص را که ماده "Matière" مینامد از مواد کمکی که وی آنها را مصالح "Materiaux" میخواند فرق میگذارد و شربولیه (*) Cherbuliez مواد کمکی را مواد توسلی Matière instrumentales مینامد.

(*) آنتوان الیزه شربولیه Antoine Elisée Cherbuliez (۱۷۹۳-۱۸۷۹) - سیامتدا و اقتصاددان سوئیس شاگرد سیموندی.

آسیابان و هم برای نشاسته گر، هم برای عرق کبر و هم دامپرور و غیره بمشابه ماده خام بکار میرود و نیز مانند بذر ماده خام برای تولید خود میگردد و همچنین در صنعت مصدنی ذغال از آن بمشابه محصول خارج میشود و در همان صنعت مانند وسیله تولید بکار میرود.

محصول واحدی میتواند در يك پروسه کار هم بعنوان وسیله کار و هم مانند ماده خام بکار رود. مثلاً حیوانی که در مورد پرورکاری خود ماده خامی است و روی آن کار انجام میگردد در عین حال وسیله تدارک کود نیز هست.

يك محصول که بشکل آماده برای مصرف موجود است میتواند بنوعی خود ماده خام برای محصول دیگر گردد مثل انگور که ماده خام شرابسازی است. یا ممکن است کار، محصولی بوجود آورد که فقط بمشابه ماده خام قابل استفاده باشد. در این حالت محصول مزبور نیم ساخته (S) نامیده میشود. یا بهتر است آنرا مرحله ساخته (S) خوانند مثل پنبه، نخ کلاف، نخ قرقره و مانند آنها. ماده خام اصلی یا اینکه خود محصولی است ممکن است ناگزیر شود از يك سلسله تغییرات مختلفه بگذرد و در شکل پهایی تغییر یافته ای همواره از نوع وظیفه ماده خام را تا آخرین پروسه کار، که ویرا بصورت وسیله معیشت یا وسیله تدار آماده بیرون میدهد، ایفای نماید.

پس دیده میشود که ماده خام بودن، وسیله تدار یا محصول تلقی شدن يك ارزش مصرفی بانقش مشخصی که وی در پروسه کار ایفا میکند و مقامی که در این پروسه اشغال مینماید بستگی تام و تمام دارد و با تغییر این مقام آن تشخیص نیز تغییر میکند.

بنابراین هرگاه در درون يك پروسه جدید کار محصولاتی بمشابه وسیله تولید وارد شوند صفت محصول بودن خود را از دست میدهند و باز فقط مانند عوامل مادی کارزند عمل میکنند. رسیدن دوک را فقط مانند وسیله والیاف کتان را بعنوان محصول رسیدگی تلقی میکند. بدیهی است که بدون مصالح و دوک رشتن میسر نیست. بنابراین وجود قبلی این محصولات از آغاز رسیدگی مفروض است. ولی در خود این پروسه مسئله اینکه کتان و دوک محصول کارهای گذشته هستند همان اندازه بی تفاوت است که در مورد خوراک مسئله اینکه نان محصول کارهای قبلی دهقان، آسیابان، نانوا و غیره است بی تفاوت تلقی میگردد. بعکس هنگامی وسائل تولید خصلت خود را بمشابه محصولات کارگذاشته بروز میدهند که در پروسه کار نقائصی بظهور رسد. کاردی که نمیرد، نخ که پیوسته پاره میشود و غیره خاطره فلان چلنگر و بهمان رسیدن را بطور محسوس بیاد میآورند. در محصول موفقیت آمیز، کارگذاشته ای که آفریننده خواص سودمند محصول بوده است، ناپدید میگردد.

ماشینی که در پروسه کار مورد استفاده قرار نمیگیرد بیفایده است و بعلاوه تحت تاثیر نیروی مخرب تبادل مواد طبیعی واقع میشود. آهن زنگ میزند و چوب میپوسد. نخ که با آن بافندگی و سوزن دوزی نمیشود پنبه هدر رفته ایست. کارزنده باید چنگ در این اشیا اندازد، آنها را از خواب مرگ بیدار کند و از صورت ارزش مصرف بالقوه به ارزش مصرف واقعی و بالفعل تبدیل نماید. در واقع هنگامیکه آتش کار بجای آنها میافتد، آنها را در پیکر خویش مستحیل میکند و برای وظایفی در پروسه کار فرامیخواند که متناسب با مفهوم وجودی و حرفهای آنهاست. اینها باز مصرف میشوند ولی این بار مصرف شدن آنها بصورت هدف دار و بمشابه عوامل تشکیل دهنده ارزشهای مصرف تازه و محصولات نوئی انجام میگردد که شایسته اند بشکل وسیله معیشت بمصرف شخصی برسند و یا مانند وسیله تولید در پروسه کار جدیدی وارد گردند.

(S) المانی Halbfabrikat - فرانسه Demi-facon

(S) Stufenfabrikat • منظر مارکس از این اصطلاح که انرا بهتر از اصطلاح معمولی نیم ساخته دانسته است اینست که محصول مورد نظر بهر حال تمام است و نیم ساخته نیست منتها هدف خاص این نوع تولید تهیه مواد خام برای تولید دیگر است و بنابراین مرحله ای از تولید آینه را تشکیل میدهد و بهمین سبب بنظر مارکس اصطلاح نیم ساخته کاملاً این حقیقت را نمیرساند و ناقص است. اصطلاح مورد نظر عیناً از کلمات مرکب آلمانی آن بصورت "مرحله ساخته" ترجمه شده است.

پس اگر محصولات موجود نه تنها نتیجه پروسه کار بلکه شرط وجودی آن نیز هستند ، فروختن آنها در پروسه کار و تماس بافتشان با کارزند ، از سوی دیگر یگانه وسیله ایست برای اینکه بتوان این محصولات کار گذشته را بجا بیاورد ارزش مصرف حفظ نمود و تحقق بخشید .

کار ، عوامل مادی خود ، محمول و وسائل خود را مورد استعمال قرار میدهد ، آنها را می بلعد ، و به همین سبب خود پروسه مصرف است . این مصرف با مصرف شخصی از این جهت متفاوت است که در مورد اخیر محصولات به مثابه وسائل حیات فرد زنده مصرف میشوند در صورتیکه در مورد نخست آنها محصولات را مانند وسائل حیات کار و نیروی کار فعال فرد زنده بصرف میرسانند . بنابراین حاصل مصرف شخصی همانا خود مصرف کننده است در صورتیکه نتیجه مصرف پارآور محصولی است که از مصرف کننده متمایز است .

نظر باینکه وسائل و محمول کار خود محصولند ، کار برای اینکه محصول ایجاد نماید محصول مصرف میکند یا به عبارت دیگر محصولات را بجا بیاورد وسیله تولید محصولات مورد استفاده قرار میدهد . ولی با این وجود همانطور که در ازمنه ابتدائی پروسه کار فقط بهین انسان و زمین میگذاشت که وی در آن مداخله ای نکرد ، بود اکنون نیز از این قهیل وسائل تولید که صرفا بوسیله طبیعت ارزانی شده و معرف هیچگونه ارتباطی بهین ماده طبیعی و کار انسانی نیستند ، همواره باز در پروسه کار مورد استفاده قرار میگیرند .

پروسه کار آنچنان که ما آنرا در حالات ساده و مجردش تحلیل نمودیم و عبارت از فعالیت با هدف انسان بنظر تولید ارزشهای مصرف و آماده ساختن طبیعت برای احتیاجات انسانی است ، شرط عمومی مبادله مواد بهین انسان و طبیعت و شرط ابدی زندگی بشری است و به همین سبب مستقل از هر شکل حیات انسانی و کلیه اشکال اجتماعی آنست یا به عبارت بهتر بین کلیه اشکال اجتماعی زندگی انسان مشترک است . پس ضرورتی نبود که مادر این بحث ضاسبات بهین کارگر را با کارگران دیگر مورد مطالعه قرار دهیم . انسان بکارش از طرفی و طبیعت و موادش از سوی دیگر مارتا کفایت میکند . همچنانکه از مزه گندم نمیتوان حدس زد کی آنرا کاشته ، از چنین پروسه کاری نیز نمیتوان دریافت که در چه شرایطی انجام شده است : آیا زیر تانیا نسه بهرحم نگهبان بردگان جریان یافته است یا زیر چشم نگران سرمایه دار ، آیا سینه سینیا توس (۸) آنرا در گاو بندی خود (Jugera) بوجود آورده یا خود کاران وحشی ای است که بضرع سنگ شکاری را از پای در میاورد ؟ (۹)

اکنون سرمایه دار آینده in spe خود مان برگردیم . ما او را در جایی رها کرده بودیم که تازه از بازار عوامل ضروری برای یک پروسه کار ، چه عوامل مادی یا وسائل تولید و چه عامل انسانی یا نیروی کار را ، خرید کرده بود . وی با بهارت زیرکانه ای آن وسائل تولید و نیروهای کاری را که بدو کسب و کار ویژه اش (نساجی ، سراجی و غیره) میخورد انتخاب کرده است . پس سرمایه دار ما در صدد مصرف نمودن کالائی که خریده است یعنی Lucius Quinctius Cincinnatus - سردار معروف رومی (قرن پنجم پیش از میلاد) (۸)

که سادگی زندگی و اخلاق درویشانه وی شهرت یافته است . وی با آنکه دو بار دیکتاتور رم گردید به هنگام پوری از نوبتکشت و کار پرداخت و هنگامیکه مأموران دولتی (لیکتورها) برای تقدیم نشان افتخار بنزد او رفتند و برا پشت گاو آهن مشغول شخم دیدند . ذکر نمونه قناعت و سادگی سینه سینیا توس در ادبیات اروپائی مرسوم است .

(۹) بر اساس همین دلیل عالی منطقی است که سرهنگ تورنس Torrens منشأ سرمایه رادرسنگ انسان وحشی کشف میکند . وی مینویسد : در نخستین سنگی که انسان وحشی بطرف شکاری که تعقیب میکند پرتاب مینماید ، در اولین جوی که در برای تکاندن میوه ای برمیدارد که در دستش نیست مانند صاحب چیزی رامینماید که بقصد تعلق چیز دیگر بکار میبرد و بدین طریق منشأ سرمایه را کشف میکنیم .

(An Essay on the Production of Wealth etc. P. 70-71)

ظاهرا بر اساس همین جوب اولی است که میتوان توضیح داد چگونه در زبان انگلیسی Stock مراد فایده سرمایه است .

نیروی کار برمیآید یعنی دارند و نیروی کار، کارگر را باین وامیدارد که با کار خویش وسائل تولید را مصرف نماید. بدیهی است که لایحه عمومی پروسه کار از این جهت که کارگر آنرا بجای خود بحساب سرمایه دار انجام میدهد حاصل نمیشود. ولی بد اخلاق سرمایه دار نیز موجب آن نمیشود که غلظت در شیوه چکه دوزی یا سخنرانی تغییر حاصل گردد. سرمایه دار مجبور است نیروی کار را همانطور که در بازار پیدا میشود بپذیرد و بنابراین ناگزیر است کار را نیز که از دوائی سرچشمه گرفته که هنوز هیچ سرمایه داری وجود نداشته است همچنان قبول نماید. تحول شیوه تولید، در نتیجه وابستگی کار به سرمایه دیرتر وقوع پذیر میشود و لذا ما نیز آنرا بعد از مورد مطالعه قرار میدهم.

پروسه کار به مثابه پروسه مصرف نیروی کار به وسیله سرمایه دار، اکنون دو پدیده خاص از خود بروز میدهد. کارگر تحت نظارت سرمایه داری کار میکند که کارش بهی تعلق دارد. سرمایه دار مراقب است که کار به نظم به سرانجام برسد، و وسائل تولید طبق منظر بکار رود و بنابراین مواد خام تلف نکند و تیمار کار انبساط نگذارد داشته شود یعنی تنها بهمان اندازه که استعمال آنها در کار را بجا میکند آسیب ببینند.

ثانیا محصول ملك سرمایه دار است نه از آن تولید کننده مستقیم آن یعنی کارگر. سرمایه دار مثلا ارزش روزانه نیروی کار را میبرد از دست. استفاده از آن مانند هر کالای دیگری برای تمام روز، همانند اسبی که برای شتر کرایه شده باشد، بهی تعلق دارد. استفاده از کالا حق خریدار است و صاحب نیروی کار در حالیکه کار خود را انجام میدهد در واقع فقط ارزش صرفی که فروخته است تحویل میدهد. از لحظه ای که وی وارد کارگاه سرمایه دار میشود ارزش صرف نیروی کار او و بنابراین استفاده از آن نیرو، یعنی کار، متعلق به سرمایه دار است. سرمایه دار با خرید نیروی کار، کار را مانند ماده تخمیری زنده در بکری بیروح عوامل تشکیل دهنده محصول، که باز هم باو تعلق دارند، وارد نموده است. از نقطه نظر او پروسه کار فقط عبارت از مصرف نمودن نیروی کار یعنی کالای است که وی خریداری نموده است ولی بدون ضمیمه کردن وسائل تولید مصرف پذیر نیست. پروسه کار عبارتست از پروسه ای بین اشیا مورد خرید سرمایه دار، بین اشیائی که باو تعلق دارند. بنابراین همانگونه که محصول پروسه تخمیر در سرداب شرابش از آن اوست، محصول این پروسه نیز باو تعلق دارد (۱۰).

(۱۰) " محصولات پیش از آنکه تبدیل به سرمایه شوند مورد تملك قرار میگیرند و این تبدیل آنها را از تبدیل تملك آزاد نمیزاند." (Cherbuliez: "Richesse ou Pauvreté." Paris, 1841. P. 59)

" هنگامیکه کارگر کار خود را در ازای مقداری معینی از وسائل زندگی میدهد کاملا از حقوق خویش نسبت به محصولات که کارش ایجاد میکنند صرف نظر میکند. مالکیت این محصولات همچنانکه بود باقی میماند و بهیچوجه در نتیجه قرارداد ای که منعقد شده است تغییر نمیکند. عبارت دیگر محصولات ملك طلبی سرمایه دار است که مواد اولیه و وسائل زندگی را فراهم آورده است. این نتیجه معلم قانون تملك است، همان قانونی که اصل اساسی آن عبارت از شناختن مالکیت انحصاری کارگر بر محصولات کار خود است." (همان کتاب صفحه ۵۸)

" هنگامیکه کارگران برای مزد کار میکنند، سرمایه دار نه تنها مالک سرمایه است (مقصودش در اینجا وسائل تولید است) بلکه مالک کار نیز هست (of the labour also) . اگر همچنانکه ماده بر آن جاری شده است، آنچه بعنوان مزد پرداخت میشود در مفهوم سرمایه میگذرد و بجز آنکه صحت کردن از سرمایه و کار خالی از معنی است. کلمه " سرمایه باین معنی، سرمایه و کار، هر دو را در بر میگیرد "

(James Mill (۲): "Elements of Political Economy etc." P. 70)

(۲) جیمس میل (۱۷۷۲-۱۸۴۱) - تاریخ نویس، فیلسوف اقتصاد دان انگلیسی. نخستین کسی است که تئوری ریکارد و راه شکل منظمی بیان نمود. در حالیکه کوشید تضاد های تئوری ریکارد و را بر طرف نماید خود در یک سلسله تضاد گرفتار شد و چون تئوری ریکارد و را بطور دکامتیک مورد تحلیل قرار میداد سرانجام نتوانست از کلاف تضاد ها بیرون آید.

۲- روند ارزش افزایی

محصول - ملك طلق سرمایه دار - عبارت از ارزش صرفی است مانند نخ ، پارچه ، کفش و غیره . اما با اینکه مثلاً میتوان کفش را از جهت پایا پیشروی جامعه دانست و سرمایه دار ما هم مسلماً آدم پیشروی است معذ لك وی کفش را به عشق خود کفش نمیسازد . بطور کلی در تولید کالائی ارزش صرف چیزی نیست که برای خودش مورد مهر قرار گیرد ، (Qu'on aime pour lui-même) . در اینجا ارزشهای مصرف از آن جهت و تا هنگامی تولید میشوند که پایه مادی و حامل ارزش مبادله اند . و برای سرمایه دار ما مسئله از دو جهت مطرح است . نخست وی میخواهد ارزش صرفی تولید کند که ارزش مبادله داشته باشد ، جنس شخصی که باید بفروش برسد یعنی کالا باشد . و در ثانی او میخواهد کالائی تولید کند که ارزشش بالاتر از مجموع ارزش کالاهائی باشد که وی برای تولید آن صرف کرده است یعنی از مجموع ارزش وسائل تولید و نیروی کاری که وی پول هنز خود را بالای آن پیشگی به بازار ریخته است بهیشت باشد . منظور او فقط تولید ارزش صرف نیست بلکه کالا است ، قصد وی تنها ارزش صرف نیست بلکه ارزش است و تنها ارزش هم نیست بلکه اضافه ارزش است . در واقع چون سخن بر سر تولید کالائی بود ما تاکنون اشکارا فقط یکطرف پروسه را مورد توجه قرار داده ایم . نظر با اینکه کالا خود وحدت ارزش صرف و ارزش است تا کثیر پروسه تولید نیز باید وحدت روند کار و روند تشکیل ارزش باشد .

اکنون ما نیز روند تولید را به مثابه روند ارزش آفرینی مورد دقت قرار میدهیم . ما میدانیم که ارزش يك کالا بر حسب مقدار کاری که در آن تجسم یافته است ، یعنی زمان کاری که اجتماع برای تولید آن لازمست تعیین میگردد . این حکم در مورد محصولی نیز که سرمایه دار ما بصورت نتیجه پروسه کار بدست میآورد صادق است . بنابراین بدو باید کاری را که در این محصول تجسم یافته است حساب کنیم . فرض کنیم که این محصول مثلاً نخ باشد .

برای تولید نخ بدو ماده خام ان ، که مثلاً ۱۰ فوند پنبه است ، لازم بود . اکنون حاجتی با پنبه نیست که در باره ارزش پنبه تحقیق کنیم زیرا سرمایه دار آنرا در بازار طبق قیمتش که فی المثل مساوی پسا ۱۰ شپلینگ است خریداری نموده است . کاری که برای تولید پنبه لازم آمد ، در بهای آن بصورت کار عمومی اجتماعی نموده شده است . حالا باز فرض میکنیم که میزان فرسودگی دو کپا - که ما آنرا به مثابه نماینده کلیه وسائل کار دیگری که در تولید مورد استفاده قرار گرفته است تلقی میکنیم - برابر باد و شپلینگ باشد . اکنون اگر محصول ۲۴ ساعت کار باد روز کار برابر مقداری طلا معادل ۱۲ شپلینگ باشد آنگاه چنین نتیجه میشود که در نخ معادل دو روز کار تجسم یافته است .

این اوضاع و احوال که پنبه تغییر شکل داده و قسمت فرسوده دو کپا کاملاً ناپدید شده است نباید ما را گمراه نماید . بر حسب قانون عام ارزش اگر مثلاً ارزش ۴۰ فوند نخ مساوی با ارزش ۴۰ فوند پنبه با ضافه ارزش تمام يك دوک باشد ، یعنی در صورتیکه برای تولید طرفین معادله همان مقدار زمان کار ضرورت یافته باشد ، آنگاه ۱۰ فوند نخ برابر ۱۰ فوند پنبه و ۱۰ دوک خواهد بود . در چنین موردی همان مقدار زمان کار یکبار در ارزش صرفی که نخ است و بار دیگر در ارزشهای صرف دیگری که پنبه و دوک هستند نموده شده است . بنابراین برای ارزش ، مسئله اینکه وی در نخ ، دوک و پنبه بیان شده باشد کاملاً بی تفاوت است . اینکه دوک و پنبه بجای آنکه آرام در کنار یکدیگر آرمیده باشند در جریان فرسودگی بهم در آمیخته اند و این پروسه شکل مورد استفاده آنها را تغییر داده و آنها را به نخ بدل نموده است ، بهمان اندازه در ارزش آنها بی تاثیر است که اگر فرضاً در جریان مبادله ای ساده آنها با مقدار معادلی از نخ معاوضه شده بودند .

زمان کاری که برای تولید پنبه لازم آمده ، خود جزئی از زمان کار لازم برای تولید نخ است که پنبه ماده خام آنرا تشکیل میدهد و بنابراین در نخ وارد گردیده است . همچنین است در مورد زمان کاری که برای تولید دوکها لازم بوده است زیرا بدون فرسودگی پسا مصرف آنها نخ رسمی

اگان پذیر نیست (۱۱).

بنابراین هنگامیکه ارزش نخب، یعنی زمان کاری که برای بوجود آوردن آن لازم است، مطرح نمیکرد میتوان پیرویه های کارمخلفه و مشخصی را، که از لحاظ زمانی و مکانی از یکدیگر جدا هستند و بایستی طی شوند تا بشود خود پنبه و دوك های مورد نیاز را تولید نمود و سپس از پنبه و دوك نخب ساخت، به مثابه مراحل مختلفه و بی دربی پیرویه کار واحدی تلقی نمود. تمام کاری که در نخب جا گرفته کار گذاشته است. موضوع اینکه کار لازم برای تولید عوامل تشکیل دهنده نخب مربوط بگذشته نزدیک با ماضی بعید باشد و یا اینکه در پیرویه نهائسی نخریسی کاری که انجام شده نزدیک به زمان حال و یا ماضی قریب است بکلی خالی از اهمیت است. اگر مثلاً برای ساختن خانه ای ۳۰ روز کار لازم باشد، مسئله اینکه سی امین روز کار ۲۹ روز دیگر از نخستین روز کار در تولید وارد شده به هیچوجه تغییری در مجموع مقدار زمان کاری که در خانه مجسم گردیده است نمیدهد. از اینسرو کاملاً میتوان زمان کاری را که در مواد کار و وسائل کار جای گرفته اند چنان تلقی نمود که گوئی فقط در یکی از مراحل قبلی پیرویه رسندگی و پیش از کار که در مرحله نهائی آن به شکل رشتن انجام گردیده و وارد شده اند. بنابراین ارزشهای وسائل تولید، پنبه و دوك، که در پهای ۱۲ شیلینگ بیان شده اند، اجزای متشکله ارزش نخب یا ارزش محصول به قطار می آیند.

تعداد و شرط باید تحقق یابند. نخست آنکه باید پنبه و دوك واقعا برای تولید يك ارزش صرف بکار رفته باشند یعنی در مورد مثال ما باید از آنها نخب ساخته شده باشد. برای ارزش تقاضا نمیکنند که کدام ارزش صرف او را در بر میگیرد ولی بهر حال ارزش صرفی باید بار او را بدوش کشد. ثانیاً این نکته مسلم باشد که در شرایط تولید اجتماعی مشخصی آن زمان کاری مورد استفاده قرار گرفته که ضروری بوده است. پس اگر فقط يك فوند پنبه برای رشتن يك فوند نخب لازمست تنها باید همین يك فوند پنبه برای بوجود آوردن يك فوند نخب بکار رفته باشد. و نیز همین است در مورد دوك. حالاً اگر سرمایه دار بهوس میافتد که بجای دوك آهنی دوك زین مورد استفاده قرار دهد باز در ارزش نخب فقط همان کار اجتماعاً لازم یعنی آن زمان کاری که برای تولید دوك آهنی لازمست بحساب خواهد آمد.

ما اکنون میدانیم که وسائل تولید از قبیل پنبه و دوك چه سهمی در ارزش نخب دارا هستند. این سهم مساوی با ۱۲ شیلینگ یا تجسم دو روز کار است. پس لازمست که سهم ارزشی ای را که کار خود رسانده به پنبه میافزاید تعیین کنیم.

این کار را ما اکنون از نقطه نظری بکلی غیر از آنچه که در باره پیرویه کار مطالعه کردیم مورد دقت قرار میدهم. در پیرویه کار سخن بر سر فعالیت هدف دار یعنی تبدیل پنبه به نخب بود. در ایجاد در صورتیکه کلیه شرایط یکسان باقی میماند هر قدر کار بهیتر موافق مقصود انجام میگرفت بهمان اندازه نخب بهیتری بدست میآمد. کار رساننده از لحاظ خصوصیت خود با کارهای بار آورد بگر فرق داشت و این تفاوت بطور ذهنی و معنی در هدف مشخص رساننده، در شیوه خاص فعالیت او، در ماهیت مخصوص وسائل تولید وی و در ارزش صرف ویژه محصولش نمودار میگردد. پنبه و دوك مانند خوراک رسانندگی بکار میروند ولی با آنها نمیتوان توپ خان دار ساخت. اما بعمکس، کار رساننده از آن جهت که ارزش زاست یعنی سرچشمه ارزش است به هیچوجه با کار توپ ریز، یا نزد بکتر از آن با کار پنبه کار و دوك ساز، یعنی با کارهایی که در وسائل تولید نخب تجسم یافته اند، فرقی ندارد. تنها از لحاظ این همانند است که پنبه کاری، دوك سازی و رسانندگی بطور ساده از جهت گمی اجزای مختلفه يك ارزش جمعی مانند نخب را تشکیل میدهند. ایجاد بگر سخن بر سر کلیت، ویژگی و معنوی

(۱۱) نه تنها کاری که مستقیماً در کارها وارد میشود در ارزش آنها تاثير میکند بلکه کاری نیز که در وسائل کارافزارها و ساختن آنها اتصال شده است و به وسیله آنها این کار انجام میگردد، در ارزش موثر است.

کار نیست بلکه تنها کمیت آنها مورد نظر است. این کمیت را میتوان با سانی حساب نمود. فرض میکنیم که رسانندگی کاری ساده و متوسط اجتماعی است. بعد خواهیم دید که فرض مخالف نیز تفسیری در موضوع نمیدهد.

بهنگام پیوسته کار همواره کار از شکل بی آرام بصورت هستی و از حالت متحرک بصورت متجسم تفسیر میکند. در پایان یکساعت، حرکت رسانندگی در مقدار معینی از نخ نمود. میشود و بنابراین مقدار معینی کار، یکساعت کار، در پهنه مجسم میگردد. وقتی با ساعت کار میگوئیم منظور ما صرف شدن نیروی جسمانی رسانندگی در مدت یکساعت است زیرا در اینجا رسانندگی فقط از جهت صرف نیروی کار مورد توجه ماست نه از لحاظ کار مشخص و خاصی که رسانندگی نام دارد.

اما آنچه اهمیت قطعی دارد اینست که در مدت تبدیل پهنه به نخ زمان کار اجتماعا لازم صرف شود. اگر در شرایط تولید مادی، یعنی در شرایط اجتماعی متوسط تولید، لازم باشد که در مدت یکساعت کار a فوند پهنه به b فوند نخ تبدیل شود، ریز کار ۱۲ ساعت عبارت از ریز کاری خواهد بود که $12 \times a$ فوند پهنه را به $12 \times b$ فوند نخ تبدیل نمایند. زیرا فقط زمان کار اجتماعا لازم است که کار ارزش را بشمار میرود.

در اینجا مواد خام و محصول نیز، مانند خود کار، کاملا از نقطه نظر زاویه دیگری غیر از پیوسته خاص کار دیده میشوند. ماده خام در این مورد فقط بمثابة جذب کنندگی مقدار معینی کار تلقی میشود. در واقع با این عمل جذب ماده خام تبدیل به نخ میشود زیرا نیروی کار که در شکل رسانندگی خرج شده با آن افزودن شده است. ولی اکنون محصول، یعنی نخ، نیز فقط بمثابة درجه سنج کاری است که بوسیله پهنه جذب گردیده است. مثلا اگر ۱ فوند و $\frac{1}{2}$ پهنه طی یکساعت رشته شود و با $\frac{1}{2}$ فوند و $\frac{1}{4}$ نخ تبدیل گردد در این صورت ۱ فوند نخ نمودار ۲ ساعت کار جذب شده خواهد بود. اکنون دیگر قادر بر معین و طبقی تجربی مشخص شدن طی از محصول نمائید. چیز دیگری جز مقدار مشخصی کار و حجم معینی از زمان کار جاد شده نیستند. آنها فقط تجسسی از یکساعت، دو ساعت یا یکریز کار اجتماعی هستند و پس.

موضوع اینکه کار همانان رسانندگی است و ماده آن پهنه و محصولش نخ، در اینجا بی اهمیت است، همچنانکه محصول بودن خود محصول کار و بالنتیجه ماده خام بودن آن بی تفاوت است. اگر کارگر بجای رسانندگی در معدن ذغال کار میکرد و محصول کار، یعنی ذغال را طبیعت خود بوی داده بود باز مقدار معینی ذغال، مثلا معادل یک سنتر (۱۸) که از بستر خود جدا شده بود، نمائندگی مقدار مشخصی از کار جذب شده میبود.

یک ساعت کار ۱ فوند و $\frac{1}{2}$ پهنه را به ۱ فوند و $\frac{1}{4}$ نخ تبدیل میکند (۱۱)، آنگاه در ۶ ساعت ۱۰ فوند پهنه را به ۱۰ فوند نخ تبدیل خواهد نمود. پس در جریان پیوسته رسانندگی، پهنه ۶ ساعت کار جذب نموده است. همین زمان کار در مقدار طلائی معادل ۲ شیلینگ نمود. میشود. بنابراین بوسیله رسانندگی ارزشی معادل ۲ شیلینگ به پهنه افزودن شده است.

اکنون ارزش مجموع محصول یعنی ۱۰ فوند نخ را مورد ملاحظه قرار دهیم. ۱۰ فوند نخ مجسم کنندگی دو ریز و نیم کار است که دو ریز آنرا پهنه و دو یک در بر گرفته اند و نیم ریز کار نیز طی پیوسته رسانندگی جذب گردیده است. همین زمان کار مجموع طلائی معادل ۱۰ شیلینگ نموده شده است. پس قیمت ضابطی بها ارزش ۱۰ فوند نخ عبارت از ۱۰ شیلینگ، و قیمت یک فوند نخ برابر با ۱ شیلینگ و $\frac{1}{6}$ پنس است.

سرمایه دار مادرشکنی است. ارزش محصول سایر با ارزش سرمایه پیش برداخته اوست. ارزشی که قبلا بکار برده است، ارزشی نژائیده، هیچ اضافه ارزشی ایجاد نکرده و بنابراین پول سرمایه تبدیل نشده است. بهای ۱۰ فوند نخ ۱۰ شیلینگ است و در بازار نیز برای عناصر تشکیل دهنده محصول بها:

(۱) Zentner که به زبان فرانسه Quintal گفته میشود معادل با قنطار واحد وزن عرب است. اکنون

سنتر یا کنتال واحد متری حجم شمرده میشود و مساوی با ۱۰۰ کیلوگرام است.

(۲) در اینجا ارقام کاملا جنبه اختیاری دارند.

بعبارت دیگر برای عوامل پروسه کار ۱۰ شیلینگ خرج شده است بدین قرار: ۱۰ شیلینگ برای پنجه، دو شیلینگ برای لرسود، شدن دکها و ۳ شیلینگ برای نیروی کار. افزایش ارزش نخ نیز تا ۵ شیری در نتیجه امر نخواهد داشت زیرا ارزش نخ جز مجموع ارزشهایی که قبلا در پنجه، دوك و نیروی کار تقسیم شده است چیزی دیگری نیست و از همین جمع ساده ارزشهای موجود نه اکنون و نه هیچگاه ممکن نیست اضافه ارزشی بوجود آید (۱۳).

اکنون کلیه این ارزشها در يك شئی متمرکز یافته اند ولی در مورد مبلغ ۱۰ شیلینگ نیز، قبل از آنکه سرمایه دار آنها برای خرید سه کالا تقسیم کند، وضع بهمین ضوال بود.

این نتیجه بخودی خود شکست انگیز نیست. ارزش يك فنون نخ يك شیلینگ و ده پنس است و بنابراین این سرمایه دار ما میبایست در بازار برای خرید آریده فنون نخ ۱۰ شیلینگ بپردازد. خواه وی خانه خود را حاضر و آماده بخرد و خواه آنرا بخرج خودش بسازد هیچک از این عطیات پولی را که همراهی بدست آوردن خانه گذارده است زیاد تر نخواهد کرد.

شاید سرمایه دار که از اقتصاد عامیانه اطلاعی دارد بگوید که او پولش را با این قصد بکار انداخته است که پول بیشتری بدست آورد. ولی راه دوزخ از حسن نیت فرس شده است و ممکن است قصد وی این بوده که اصلا بدون تولید کردن پول درآورد (۱۴). وی حالتی بد میکند و میگوید بگرد بگرد سرش نخواهد راست. در آینده بجای اینکه خود تولید کند کالاهای ساخته شده از بازار خواهد خرید. اما اگر همه برادران سرمایه دارش نیز بهمین طریقه رفتار کنند چگونه وی میتواند کالائی در بازار پیدا کند؟ ولی آخر او پول را که نمیتواند بخرد، دیگر شروع بموظنه میکند. آخر این برهیز کاری او را باید در نظر بگیرند. او میتواند ۱۰ شیلنگش را بصرف میاشی بزند ولی بجای این کار وی پول را بطور مولد صرف نموده و از آن نخ ساخته است. این درست است ولی بهر حال بجای پشمائی نخ درست دارد. او باید وقت کند بپسرنوشت د فینه ساز نیافتد که فاقبت زهد و برهیز را به نشان داد. بملایه آنجا که چیزی نیست، شاهنشاه را حق نیست. هر قدر وی از لحاظ خود گذشگی مقام بلندید داشته باشد اصلا چیزی نیست تا پول زیادتری با و بپردازند زیرا ارزش محصولی که از تولید بیرون میآید درست مساوی با ارزش کالائی است که در آن ریخته شده است. بنابراین خست که وی خود را با این حکمت تسلی دهد که تقوی پاداش پارسائی است. ولی خیر! وی اسباب درد سر شده است. نخ بدرد او نمیخورد. او نخ را برای فروش تولید کرده است. پس هر قدر نخ را بفروشد و یا ساده تر در آینده فقط اشیاائی که مورد احتیاج شخصی خودش است تولید کند. این نسخه ایست که حکیم هاشمی مخصوصا بطکسولویچ (۱۵)

(۱۳) این اصل عده ایست که بر پایه آن نظریه فیزیوکراتها منی بر فهم بودن هرکاری غیر از کشاورزی قرار گرفته است. همان اصلی که برای اقتصاد دانان حرفه ای غیر قابل رد است. این شیوه که ارزش چند چیز را بحساب يك چیز بگ آرند، مثل افزودن مصارف زندگی نساج به کتان، و بعبارت دیگر چند ارزش را طبقه بطبقه روی يك ارزش قرار دهند، موجب میشود که این ارزشها بطن مقدار بزرگ گردد. حاصل جمیع نحوه تشکیل قیمت محصولات کار را بخوبی برسم میکند. این قیمت جز حاصل جمع چند ارزش مورد استفاده که باید بجمع شده اند چیز دیگری نیست. ولی با وجود این جمع کردن بمعنای ضرب کردن نیست.

(Mercier de la Rivière: "L'ordre naturel etc." P. 599)

(۱۴) مثلا وی (پاکسی دیگر) در سالهای ۱۸۴۴-۴۷ قسمتی از سرمایه خود را از کارهای تولیدی بیرون کشید تا روی اسبام راه آهن احتکار کند. و همچنین در اوآن جنگ داخلی آمریکا او کارخانه خود را بست و کارگران کارخانه را بخیابان ریخت تا در بوس پنجه لیور پول بازی کند.

(۱۵) MacCulloch, John Ramsay (۱۷۸۹-۱۸۶۴) - اقتصاد دان انگلیسی و مبلغ موافقانه نظریات اقتصادی ریکارد و یکی از مداحان سرمایه داری که بنا بقول مارکس "بگانه نگرانی وی درباره گرایش نزولی سود است".